

نشر و فرهنگ

● سلسله گفتگوها پیرامون نشر و فرهنگ / گفتگوی چهاردهم با
علیرضا رمضان: نشر مرکز، از ناشران عصر انتقال / به کوشش:
عبدالحسین آذرنگ، علی دهباشی با همکاری طوبی ساطعی

سلسله گفت و گوها پیرامون نشر و فرهنگ

(به کوشش عبدالحسین آذرنگ: علی دهباشی)
عکس از: طوبی ساطعی

- گفت و گوی یکم:
عبدالرحیم جعفری بنیانگذار مؤسسه انتشارات امیر کبیر (بخارا، ش ۴)
- گفت و گوی دوم:
ایرج افشار و انتشارات دانشگاهی (بخارا، ش ۵)
- گفت و گوی سوم:
بیژن ترقی، از خاندان ناشر آثار ادبی - تاریخی (بخارا، ش ۶)
- گفت و گوی چهارم:
محسن رضانی از خاندان رضانی (بخارا، ش ۷)
- گفت و گوی پنجم:
احسان نراقی و نکته‌هایی از پس پرده سانسور کتاب (بخارا، ش ۸)
- گفت و گوی ششم:
محمود علمی و علی اصغر علمی (دو نسل از میان پنج نسل ناشر، چاپگر و کتابفروش) (بخارا، ش ۹ و ۱۰)
- گفت و گوی هفتم:
محمود کاشی‌چی، ناشری در پی دگرگونی (بخارا، ش ۱۱)
- گفت و گوی هشتم:
محمود باقری: بساط، رویه دیگری از نشر و کتابفروشی مردمی (بخارا، ش ۱۲)
- گفت و گوی نهم:
داود رمضان شیرازی: بیش از نیم قرن کتابدگی (بخارا، ش ۱۳ و ۱۴)
- گفت و گوی دهم:
محسن باقرزاده: انتشارات توس، بنیاد فرهنگ ایران و نکته‌های دیگر از نشر (بخارا، ش ۱۵)
- گفت و گوی یازدهم:
جهانگیر منصور: زوایایی از انتشارات نیل و کتاب زمان (بخارا، ش ۱۶)
- گفت و گوی دوازدهم:
محمدرضا جعفری: امیر کبیر و نشر نو در دوره انتقال (بخارا، ش ۱۷)
- گفت و گوی سیزدهم:
احمدرضا احمدی: نشر مواد شنیداری برای کودکان و نوجوانان (بخارا، ش ۱۸)
- گفت و گوهای دیگر در شماره‌های دیگر بخارا

سلسله گفتگوها پیرامون نشر و فرهنگ

گفت و گوی چهاردهم با علیرضا رضائی: نشر مرکز، از ناشران عصر انتقال

به کوشش عبدالحسین آذرنگ؛ علی دهباشی

با همکاری طوبی ساطعی

تاریخ مصاحبه اسفند ۱۳۷۹

سخنی با نشر دوستان

نشر کتاب، به سبب پیوندهای ژرف و بسیارش با فعالیتهای گوناگون بشری، در شمار پیچیده‌ترین پدیده‌هاست؛ نشر رکن مهمی است از تاریخ فرهنگ، جامعه، اندیشه و تفکر، تاریخ روشنفکری و روشن‌اندیشی، جزئی جدایی‌ناپذیر از تاریخ نظر اجتماعی، سیاسی و پاره‌ای از پیشینه هرگونه تحوّل که با جهان معنوی و احساس و عاطفه آدمی در آمیخته است. روشن شدن تاریخ نشر، برگوشه‌های ناپیدایی از همه اینها پرتو خواهد افکند.

هدف از این سلسله گفت‌وگوها، گشودن راه به سوی تاریخ بشر کتاب در ایران و

تلاش برای مصون نگاه داشتن دانسته‌های ارزشمند از گزند فراموشی است. بخارا از

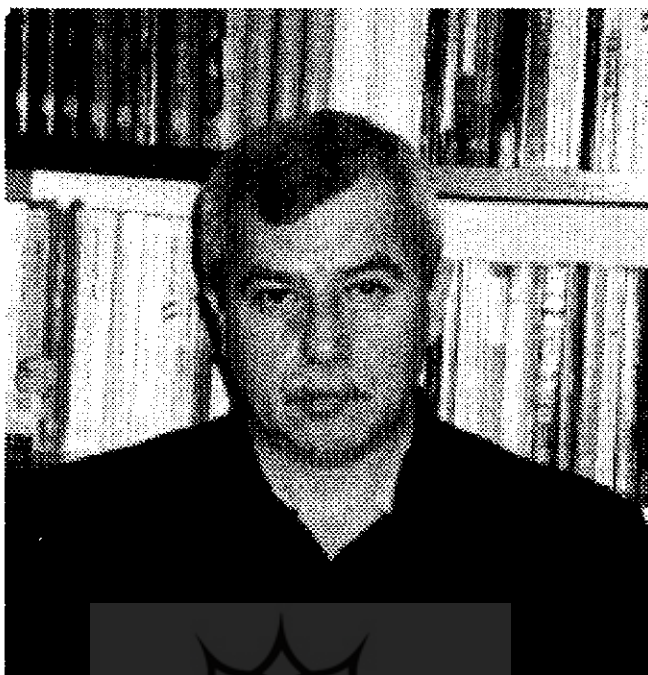
همه بزرگان، (پنج‌گوشان) صاحب نظران، معجزه‌میلدانان و مستشرقان آگاهی‌بخش، صاحب‌دینان و

دعوت می‌کند برای جلوگیری از فراموش شدن جنبه‌های ارزشمند مثل مورخین، مترجمان و

مایل هستند، همکاری کنند. این بخش از بخارا در اختیار هر کسی است که به گفت‌وگو

دربارهٔ نشر و فعالیتهای فرهنگی، اجتماعی، علمی، ادبی، تاریخی و فرهنگی، به‌ویژه

کشور، علاقه‌مند است.
مجله بخارا



علیرضا رضانی مدیر نشر مرکز

آقای رضانی در شماره ۷ مجله بخارا، ضمن سلسله گفت و گوها با ناشران و در گفتگو با آقای محسن رضانی، تبارنامه خاندان رضانی چاپ شده است. آیا شما از آن خاندان هستید و نسل چندم به حساب می آید؟

نسل سوم. پدر بزرگ من حاج میرزا علی اصغر رضانی، تاجر و کتابفروش بود، کار اصلی او تجارت بود، صادرات و واردات، اما چند کتاب هم منتشر کرده بود. او، چهار پسر داشت (محمد، محمود، جواد و ابراهیم) که سه پسر او ناشر شدند و نسل دوم به حساب می آیند. نسل سوم، محسن رضانی پسر مرحوم محمد رضانی است، ایشان مدیر انتشارات پدیده است و من هم که پسر عموی او هستم در واقع نسل سوم به حساب می آیم.

۷۷۶۶ سال

نسل سوم، اما با فاصله زمانی؟

چرا چنین فاصله زمانی؟

بله، با تفاوتی حدود ۲۰ سال.

با زمانه مجسمه، به علاوه سه معنای بالایی؟ به چه معنی است در پیشگاه شما تا اینکه بعد از سه سال...
چرا چنین فاصله زمانی؟
۷۷۶۶ سال، اینها در همه در همه ۵۲۶۱-۶۲۱۱.

به گفته خودش، ابتدا در این فکر بوده تا با بقیه برادرها همراه شود، اما بعد منصرف شده، لیکن با کلاله خاور در صحافی و بازاریابی کتاب‌هایش چند همکاری موردی داشته است و شاید دستمزدی هم گرفته باشد. ایشان با اینکه از خانواده نسبتاً متمولی بود، وقتی دید که برادرها کلیه دارایی‌های خود و ارث پدر را می‌دهند و تبدیل به کتاب می‌کنند و برای فروش آنها مشکل پیدا می‌کنند و گاهی اوقات دچار بدهی هم می‌شوند (البته در سالهای بعد کلاله خاور و به خصوص ابن سینا به لحاظ اقتصادی هم جا افتادند، ابن سینا در دوره‌ای خیلی موفق بود) تصمیم گرفت که به سراغ این کار نرود و به کارهای دیگری روی آورد، از جمله با تاسیس یک شرکت، به تولید و تجارت، پردازد. اما فعالیت اصلی‌اش تجارت بود، ولی در کشاورزی - مقیاس متوسط - هم دستی داشت (او در ملکی موروثی، از سنگلاخ، باغی ساخت). در جاده‌سازی و معدنکاری هم در دوره کوتاه ۴-۵ ساله‌ای فعالیت کرد. او مردی بسیار فعال، اهل کمک و خیرات بود (در دو روستا مدرسه و مسجد ساخت، در اواخر عمرش هم ملکی را وقف کرد). ایشان در آبان ۷۹، در سن ۸۵ سالگی، به رحمت ایزدی پیوست. زحمتکش بود و تا ۷۵ سالگی فعال بود، و تجهیزات فنی بسیاری را که از روی نمونه‌های اروپایی، وارد می‌کرد، در ایران می‌ساخت (به خصوص در زمینه آب و آب‌شناسی). در واقع بازرگانی تولیدکننده بود. پدرش هم اهل فرهنگ بود^(۱) و خواهرها و برادرها اغلب اهل کتاب و فرهنگ بودند. آنها در دوره خودشان بطور کلی، خانواده‌ای به لحاظ اقتصادی، میانه حال، و باسواد و دنیا دیده به حساب می‌آمدند.

قدیمی‌ترین خاطره‌ای که خود شما از نشر کتاب در خانواده‌تان دارید چیست؟

از چاپخانه مرحوم محمد رضانی، مؤسس کتابخانه شرق و سپس انتشارات کلاله خاور.

مگر متولد چه سالی هستید؟

سال ۱۳۲۷.

چاپخانه کجا بود؟

۱- ر. ک. سیروس سعدوندیان [به کوشش]، تا چه شود؟ بازتاب واقعه مشروطه در مجموعه‌ای از مکاتبات تجاری حاج محمدحسین کتابفروش [رضانی] و حاج میرزا علی‌اصغر کتابفروش، [رضانی] ۱۳۳۰-۱۳۲۵ هجری قمری، تهران، شیرازه، ۱۳۷۸.

در خیابان ملت، در واقع صحافی، چاپخانه، حروفچینی، گراورسازی و کتابفروشی در بخشی از خانه نسبتاً بزرگ ایشان بود و در یکجا متمرکز شده بود، خانه‌ای با ساختمان و حیاطهای تو در تو. من با پسر عموها (حسن و حسین) می‌رفتم سر ماشین چاپ و می‌استادیم و کار ماشین‌چی‌ها و حروف‌چین‌ها را نگاه می‌کردیم. با اینکه پدرم ناشر نبود، ولی من از همان دوران به این جور کارها بی‌علاقه نبودم.

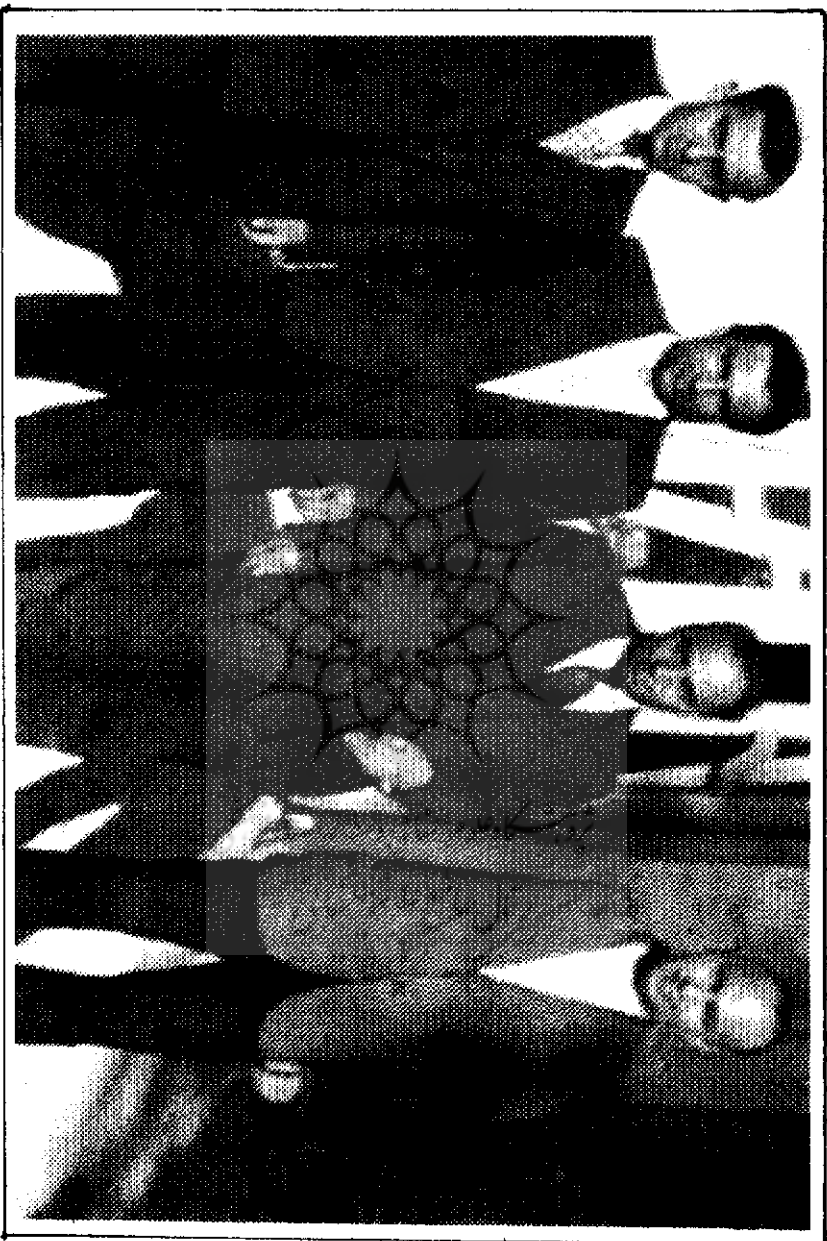
به نشر یا به چاپ؟

به هر دو، به کل این کار. در آن زمان من بین چاپ و نشر و فروش کتاب تفکیک قایل نمی‌شدم. در خانه عمویم، خاور - می‌توانستم کل مسیر تولید و عرضه کتاب را ببینم و هیچ تفکیکی در ذهنم بین این مراحل نبود، کل مجموعه را با هم می‌دیدم. روابط هر چهار برادر هم خیلی حسنه بود و بنابراین رفت و آمد ما به خانه آنها کم نبود. به خصوص خانه مرحوم ابراهیم رضائی (ابن‌سینا) که یادش گرامی باد. اولین خاطره‌ام از بازی با پسر عموها در حیاط چاپخانه خاور بود. گاهی سراغ کتابها هم می‌رفتیم و نگاه می‌کردیم و به راهروهای باریک و اتاقهای پر از کتاب و مجله خانه‌شان. به اتاقهایی که مجلات و کتابها را طبقه‌بندی کرده بودند، سرک می‌کشیدم. افسوس محمد رضائی^(۱) که ناشری بزرگوار، فرهیخته، درستکار و عاشق کتاب بود، خیلی زود بر اثر حمله قلبی و در سال ۱۳۴۶ فوت کرد، وگرنه قطعاً کارهای بزرگتری را در کتاب به سرانجام می‌رساند. افسوس که ابن‌سینا در سالهای ۵۲-۵۰ پس از فوت نابهنگام دختر ابراهیم رضائی و افتادن خود او به زندان ساواک شاه، رو به افول گذاشت و متوقف شد.

از بچگی می‌دانستید که این خانواده در خدمت کتاب هستند؟

نه، این تشخیص را نمی‌دادم. فقط به هر طرف که نگاه می‌کردم، به نحوی بحث کتاب بود. عموی دیگرم، ابراهیم رضائی مدیر انتشارات ابن‌سینا هم خانه بزرگی داشت در خیابان ارفع که تمام خانه پر از کتاب بود. چه به صورت سرریز انبارهای کتابش و چه به صورت آرشیو. تا پنج سالگی‌ام که منزل ما در خیابان مولوی در کوچه وزیر نظام بود، خانه عمویم ابراهیم رضائی هم کنار خانه ما بود و خانه «علمی‌ها»، دیوار به دیوار خانه ابن‌سینا. علاوه بر آن دایی‌ام حسین

۱- ر.ک. حاج محمد رضائی [مدیر و صاحب‌امتیاز کلاله خاور] دوره مجله کتاب، جزوه‌های ۱ تا ۴، به کوشش و با مقدمه و تعلیقات سید فرید قاسمی، نشر مرکز، ۱۳۸۰.



○ سال ۱۳۲۶ از راست به چپ: محمد رضائی (موسس و مالک کلاسه خاوری) محمود رضائی (موسس و سپس همکار این‌سیتا) جواد رضائی (پدر علیرضا رضائی مدیر نشر مرکز) ابراهیم رضائی (مالک و مدیر این‌سیتا).

کیهانی که مردی فرهیخته، مسلط به زبان آلمانی و اهل ادبیات و کتاب بود، از این نظر تأثیرات جدی و دائمی روی نسل ما می گذاشت. به نظرم نخستین کتاب ابن سینا (کلبه عمو توم) به ترجمه او باشد. بنابراین، اطراف ما کتابفروشا و ناشران و اهل فکر و فرهنگ بودند و طبیعتاً فضای داخل فامیل و خانه هم تا حدی تحت تأثیر محیط اطراف بود.

از چه موقع به قضیه نشر آگاه شدید؟

در سالهای کودکی که ابن سینا در میدان مخبرالدوله کتابفروشی مدرن و پررفت و آمد و پُررونقی داشت و در کنار کتاب، لوازم التحریر هم می فروخت، پدرم قبل از مهر ماه برای خرید کتاب و لوازم التحریر ما را به آنجا می برد و من دوست داشتم آنجا بایستم و تماشا کنم و کتاب بفروشم. عموی دیگرم مرحوم محمود رمضانی هم، پس از اقامتی طولانی در آلمان، به ابن سینا بازگشته بود، او اهل هنر و فرهنگ بود و دوستان زیادی در تئاتر داشت، و ما را به تئاتر دعوت می کرد. او مرا با تئاتر آشنا کرد. در خانواده ما و از میان خواهر و برادرها، من تصادفاً بیشتر این روابط را داشتم و چون بیشتر همراه پدرم بودم، شاید به این دلیل، برای من بیش از دیگران انگیزه فعالیت در حوزه کتاب ایجاد می شد و شاید مقدر بود جور ناشر نشدن پدرم را بکشم!

چند خواهر و برادر هستید؟

چهار برادر و دو خواهر. در دبیرستان البرز که درس می خواندم بیشتر کتاب های متفرقه - غیردرسی - می خواندم و کمتر به کتابهای درسی ام می پرداختم، به اصطلاح مطالعه آزاد می کردم. در سالهای چهارم تا ششم دبیرستان به دفعات به انتشارات پدیده نزد محسن رمضانی می رفتم. دو - سه ساعت بعد از دبیرستان در کتابفروشی شان منتظر می ماندم تا کارها را انجام بدهند و گاهی بعد از تعطیل شدن مغازه، همراه محسن رمضانی به سینما می رفتیم. فضای کتابفروشی و انتشارات پدیده، و توضیحاتی که آقای محسن رمضانی درباره کتابهای جدید به مراجعان می دادند، از زمینه های ترغیب من به نشر و کتاب بود. محسن رمضانی ناشر فعال و معتبری بود، او پیش از انقلاب فعال ترین ناشر کتاب کودک بود. اما کتابهای بزرگسال هم چاپ می کرد، مثل مثنوی تصحیح خاور، حافظ، شاهنامه و... به نظرم او مکانیک مصور را در سالهای ۳-۱۳۴۲ و سالهای بعد تا ۲۵۰/۰۰۰ نسخه منتشر کرد، البته در چند نوبت. او با یکی از افسران باسواد و دست به قلم راهنمایی و رانندگی قراردادی بسته بود که کتابی درباره قوانین رانندگی

بنویسد تا داوطلبان براساس آن امتحان بدهند. هر کس این کتاب را خوب می‌خواند، در امتحان قبول می‌شد و گواهینامه می‌گرفت. به نظرم قیمت کتاب ۲۵ ریال بود، کتابی در قطع بیاضی و مصور.

۲۵۰/۱۰۰۰ نسخه واقعه بسیار مهمی در نشر آن دوران است.

بله، شاید این کتاب از لحاظ مالی کمک مهمی به محسن رضانی بود. با اینکه پدرش ناشر بود، ولی او از نو شروع کرد (پدر ایشان تقریباً تمام کتابهای خطی و قدیمی را در زمان حیاتش وقف کرد). بیشتر دست‌آوردهایش نتیجه سعی و تلاش و درایت خودش بود، او مردی براستی زحمت‌کش و خودساخته است. البته از خوش‌نامی، تجربه و اعتبار پدر و روابط و موقعیت آماده‌ای که داشت درست و خوب استفاده کرد.

از چه زمانی با خود آگاهی به سراغ نشر رفتید؟

من در دانشگاه ملی در رشته ادبیات درس خواندم، پیش از آن می‌خواستم به رشته اقتصاد بروم که به علت سرسری گرفتن کنکور، قبول نشدم، ولی چون خواهرم در این رشته تحصیل می‌کرد، بعضی از کتابهای او را می‌خواندم، او هم مرتب مرا ترغیب به کتاب خواندن می‌کرد؛ البته، «بدجنسی» هم می‌کرد و نمی‌گذاشت هر کتابی را بخوانم، کتابهایی که به نظر او «نامناسب» بود. او اولین سانسورچی من بود. در عین حال این فکر در سرم بود که ناشر یا کتابفروش بشوم یا بعد از لیسانس، برگردم حقوق، تاریخ و یا اقتصاد بخوانم و تحصیلاتم را در یکی از این رشته‌ها ادامه بدهم، ولی به علت عدم علاقه به مطالعه تکلیفی و کتابهای درسی و بازیگوشی‌های جوانانه و به دلیل علاقه و عادتی که به مطالعه آزاد داشتم، و درگیر شدن در زندگی مستقل و ازدواج، این فکر را رها کردم.

باید با محمدرضا جعفری (نشر نو) هم‌کلاس بوده باشید؟

بله در بعضی دروس کلاسهای مشترک داشتیم. دانشگاه که بودم در شرکت پدرم پاره وقت کار می‌کردم. در واقع در آنجا با جهان بازرگانی و تولید، تجارت و مسائل اقتصادی آشنا شدم و در سال ۱۳۵۰ که درس تمام شد، ازدواج کردم و به سرپایزی رفتم. بعد از سرپایزی هم چند سالی

مکانیک مفصل اتومبیل

از: ش - هوشیدر
استاد دانشگاه مورتوری



انتشارات پدید

تیران - سادآباد خیابان علم - تلفن ۳۳۶۷۰۰

چاپ چهارم

حق چاپ و انقباس برای نویسنده محفوظ

مهر ماه ۱۳۴۹

چاپ بارت - تهران میدان بهارستان کوی استاد

اطلس تاریخی جهان

قرون جدید

ترجمه و تصحیح
از: لالین مندایودی
ترجمه و تصحیح
از: لالین مندایودی

۱۷۷

در کشاورزی بودم، ولی بعد، به صنعت رفتم و تا سال ۱۳۶۴ در دو کارخانه بزرگ صنعتی ماندم و حدوداً ده سال در استخدام صنعت بودم.

تجربه مهمی بوده. چه خوب که کسی از صنعت به نشر روی بیاورد.

نمی دانم، شاید، چون حدود ده سالی که در صنعت بودم، از محیط صنعت و تولید خیلی چیزها یاد گرفتم و به دلیل این که از سطح یک کارشناس برنامه ریزی تولید به سطوح مدیریتی رسیدم با خیلی از زوایای حقوقی، اقتصادی، تجاری و فنی صنعت، قراردادهای بین المللی و داخلی، مسایل تولید، برنامه ریزی تولید و تدارک تجهیزات و مواد اولیه تولید انبوه آشنایی پیدا کردم، با این که رؤسایم از کارم خیلی راضی بودند، اما سال ۱۳۶۴ استعفا دادم. تصمیم گرفته بودم ناشر بشوم. در حقیقت از اسفند ۱۳۶۳ شروع به تحقیق در زمینه نشر کردم و در این زمینه هیچ کس به من اطلاعات موثق نداد، جز محسن رضائی که چیزهایی را که می دانست گفت.

به ناشران مراجعه کردید ولی اطلاعات نگرفتید؟

بله، به یکی دو نفر مراجعه کردم، عاقبت به وزارت ارشاد مراجعه کردم و به ثبت شرکتها.

فهمیدم به اطلاعاتی نیاز دارم که راه‌های قانونی ناشر شدن را به من نشان بدهد و بالاخره به سختی به اطلاعات مورد نیاز «چگونه ناشر شویم» دسترسی پیدا کردم و هر طور بود شرکتی تأسیس و ثبت کردم و نام آن را «نشرمرکز» گذاشتم.

در ۱۳۶۴ دفتر کجا بود؟

از برادرم خواش کردم خانه‌اش را خالی کند و در اختیار نشرمرکز بگذارد. او این کار را کرد و خانه‌ای برای خودش اجاره کرد. شخصاً پس‌انداز و امکانات مالی زیادی نداشتم که جای مستقلی را اجاره کنم.

مشترک کار می‌کردید؟

بله، من و برادرم علی‌اصغر رضائی، همسر ایشان، فریده شاهرودی (با فاصله یک سال) و بعد، خواهرم فریتوش رضائی، و دو نفر از دوستانم فریدون فاطمی و بیژن اُشیدری.

سرمایه داشتید؟

دو سه میلیون آورده نقدی و در همین حدود آورده غیرنقدی که ۳۰۰ هزار تومان آن سرمایه ثبت شده بود، اما به خصوص تا سال ۷۰، به علت مشکلات مالی به دفعات، از کمک‌های مادرم و پدرم استفاده می‌کردیم و چندین بار اجباراً در اساسنامه افزایش سرمایه دادیم. برای شروع کار تعداد زیادی کتاب فارسی برای آرشیو نشرمرکز، و لوازم اداری و میز و صندلی و... از شرکت کوچک و در حال تعطیل شدن پدرم گرفتم و یا از خانم‌ها آوردم.

با این سرمایه! و هیچ تجربه دیگری هم نداشتید؟

تجربه مستقیم نشر کتاب خیر! اما تجربه کاری به معنی کلی تر آن چرا. اجازه بدهید، بحثی کوتاه درباره «جنرالیست‌ها» و اسپشیالیست‌ها بکنم. فعالیت‌های اقتصادی در حوزه‌های مختلف، با هم مشترکاتی دارند، و اگر از آنها مخرج مشترک بگیریم می‌بینیم که دیوار چین بین آنها وجود

ندارد. لذا با احترام به اسپشیالیست‌ها (متخصصان)، من «جنرال‌یست‌ها» را برای اداره امور نگاهها و مؤسسات اقتصادی و مدیریت آن ترجیح می‌دهم، به همین علت هم به مدارک درسی و یا حتی تخصصی بهای مبالغه‌آمیز و بیش از اندازه نمی‌دهم و مطالعه آزاد و به خصوص تجربه‌های مستقیم و غیرمستقیم را هم مهم می‌دانم. در نشر کتاب هم من به مدرک نشر به عنوان شرط لازم ناشر شدن نگاه نمی‌کنم. دانش تخصصی هم خوب است هم بد. خوب است چون متمرکز است به یک حوزه و جزئیات آن، و بد است چون محدود است، و فقط به جزئیات یک حوزه می‌پردازد. اما دانش عمومی و تجربه مستقیم در چند حوزه برتر است، چون زمینه‌های وسیعی را در برمی‌گیرد. لذا در نوع کار ما (و خیلی کارهای دیگر) این طور نیست که کسی حتماً اول باید نزد یک ناشر کار کند و بعد ناشر شود و بدتر از آن، برود و مدرک لیسانس یا تخصصی نشر کتاب بگیرد و فکر کند کار تمام است و او ناشر است. ما هم همینطور بودیم و لذا بی تجربه و بیگانه با این کار نبودیم. جهان سوم بیشتر به مدرک تحصیلی اهمیت می‌دهد تا جهان پیشرفته. در جهان پیشرفته چندان کاری ندارند شما دانشتان را و تجربه‌تان را مدرسه‌ای یا غیرمدرسه‌ای به دست آورده‌اید. آنها از شما بیشتر تجربه و علم به کار می‌خواهند تا مدرک، آنها به آموزش حین کار خیلی اهمیت می‌دهند. البته این بحث باید مفصل تر باز می‌شد تا برسیم به این که طلبگی دائمی و فارغ‌التحصیل نشدن از علم، و تجربه‌اندوزی مستمر، بهتر از مدرک‌گرایی است و نیز برسیم به این که برای ناشر شدن و یا ناشر ماندن لازم و ممکن نیست در آن واحد متخصص تولید چاپ، صحافی و... یا فروش و بازاریابی باشید، بلکه لازم است با هر کدام از این زمینه‌ها در حد لزوم در جریان تئوری و عمل و خودآموزی آشنا بشوی که فعلاً مجال آن نیست تا بیشتر بحث کنیم، اما خودتان استحضار دارید که کسب علم و تجربه از راه‌ها و مسیرهای متنوعی میسر است. به هر حال ما، با تجربه کم و غیرمستقیم در نشر کتاب، و بدون اینکه کتابی هم آماده برای چاپ داشته باشیم شروع کردیم.

اولین قدمهایی که برداشتید چه بود؟

اولین قدم، رفتیم به کتابفروشی نشر دانشگاهی و دو سه کتابفروشی دیگر که کتاب‌های خارجی نو و دست دوم می‌فروختند و تعدادی کتاب فارسی، انگلیسی و سایر زبانها را خریدیم برای بررسی ترجمه، و انتشار، و کتابهای مرجع برای کتابخانه کوچک نشر مرکز. اتفاقاً اولین کتابی هم که نشر مرکز منتشر کرد، یکی از همان کتابهای انگلیسی بود به نام اطلس تاریخی جهان.

کتاب را چه کسی ترجمه کرد؟

با فریدون فاطمی که بسیار باسواد و دست به قلم بود قرارداد بستیم. او فرانسه و انگلیسی می‌دانست و با زبان عربی هم آشنایی داشت.

با آقای فاطمی چگونه آشنا شدید؟

با او در دبیرستان آشنا شده بودم. ایشان و بیژن اشیدری دوست دیگرم، که او هم دو زبان می‌داند، از روز اول نشر مرکز تاکنون در نشر مرکز بوده‌اند، و نقش مهمی در نشر مرکز دارند.

خودتان به ایشان سفارش ترجمه دادید؟

با هم مشورت کردیم، قرارداد بسته شد، و این کتاب ترجمه و چاپ شد.

بدون اینکه بازار خریدش را بشناسید و تحلیل کرده باشید؟

از کتاب، چون اطلس تاریخی بود و مطالب نو و تحلیلهای جامع و تازه‌ای داشت، خوشم آمد. قبل از آن ظاهراً تنها یک کتاب به نام *اطلس جهان اسلام* از سوی ابن سینا منتشر شده بود و نمی‌دانم تا به حال تجدید چاپ شده یا خیر.

بله، این کتاب را آقای عرفان ترجمه کرده بود، و هنوز هم چاپ می‌شود.

در *اطلس تاریخی جهان اطلاعات* درجهٔ اولی بود و هر منطقه از اروپا، خاورمیانه و بخشی از آمریکا به دقت بررسی شده بود. مشکل بزرگی که داشتیم، فارسی کردن و باز تولید نقشه‌های پرتعداد و دورنگ آن بود. من معتقد بودم که نقشه‌ها هم باید ترجمه شود. پیدا کردن معادلهای دقیق برای اعلام نقشه‌ها و متن بسیار کار سختی بود. ما مجبور شدیم برای این کار دهها کتاب مرجع بخریم. در آن زمان این کارها کامپیوتری نشده بود و حدود ۶ ماه، روزی چند ساعت این نقشه‌ها را با لاک و زیپاتون خودمان در نشر مرکز فارسی و زیر نظر بیژن اشیدری از نو تولید می‌کردیم. برای لیتوگرافی نقشه‌ها که خیلی دقیق بودند، به لیتوگرافی می‌رفتم و مونتاژ و روتوش فیلم‌ها را یک به یک شخصاً کنترل می‌کردم.



خود شما هم کار می‌کردید؟

بله. برای این کتاب ساعتها در لیتوگرافی و چاپخانه به سر بردم. یادم هست در جریان چاپ این کتاب، یکبار ماشین چپی، که می‌دانست من تازه کارم، و از وسواس من در نظارت چاپ خوشش نمی‌آمد برای شوخی ساعت ۲ نیمه شب با تلفن مرا به چاپخانه احضار کرد که بیا رنگ مرکب را تأیید کن (کتاب دو رنگ بود) و من هم به چاپخانه رفتم تا مرکب را ساخت.

این کتاب چه سالی منتشر شد؟

اولین جلدش، همان سال ۱۳۶۴.

تیراژش چه قدر بود؟

تیراژ ۵۰۰۰ نسخه با قیمت زیانده ۴۵ تومان (کتاب ۱۶۰ صفحه دورنگ بود). البته در آن سالها کتابها را وزارت ارشاد قیمت‌گذاری می‌کرد. کتاب که آماده پخش شد، با مشکل فروش

رویه رو شدیم. قبل از این مشکل هم، برای طی کردن مراحل تولید کتاب، چاپ، لیتوگرافی، صحافی و نظایر اینها، جایی را نمی شناختیم و مشکل داشتیم، ولی محسن رضانی قدم به قدم با من همراه شد و حروف چینی، لیتوگرافی، چاپخانه و صحافی معرفی کرد. دومین جلد این کتاب یکبار به علت اهمال لیتوگرافی و نامونتازی فیلمها در چاپخانه باطله شد و در آن وانفسای کمبود کاغذ سهمیه ای، مکافاتی درست کرد. تا بازرس ارشاد ۵۰ بند کاغذ باطلهها را بدقت بازرسی کرد و قانع شد که کاغذ را نفروخته ایم. آخر، در آن سالها به علت اختلاف زیاد قیمت کاغذ دولتی و آزاد و نیز به دلیل قیمت گذاری کتاب توسط ارشاد چاپ کتاب کاملاً غیراقتصادی و کاغذفروشی مُد روز بود.

پس ایشان مریبی شما در نشر به حساب می آید؟

من از ایشان و البته ناصر طاقه چیان مدیر چاپ پنگوئن که بزرگوارانه و مستمر مراقب کارهای نشر مرکز بود خیلی چیزها در مورد نشر یاد گرفتم. ما از بازار کتاب و قیمت ها و روش فروش اطلاعات حرفه ای نداشتیم. راجع به اطلاعات فنی لازمه، چاپ و نشر، کم می دانستیم. بنابراین، به لیتوگرافی، چاپخانه و صحافی که محسن رضانی معرفی کردند رفتیم. آقای محسن رضانی برای توزیع کتاب هم مرحوم طهوری را به ما معرفی کرد. من و آقای طهوری، نزد آقای محمد زهرایی، که در آن زمان موسسه، گل بخش را اداره می کردند، رفتیم. آقای طهوری گفتند این از رضانی هاست. آقای زهرایی با روی باز ما را تحویل گرفت و از کتاب خیلی خوششان آمد و کلی هم مرا تشویق کردند و قبول کردند که موسسه شان کتاب ما را پخش کند. کتاب را خودم، در چند مرحله با وانت شرکت پدرم از صحافی به صورت امانی به موسسه، گل بخش تحویل می دادم و در زمانهای تعیین شده برای دریافت پولش مراجعه می کردم. این اولین کتاب ما بود.

دومین کتاب نشر مرکز چه بود؟

باز هم اطلس تاریخی بود، جلد دوم. آخر این کتاب، یک کتاب چهار جلدی از دوره باستان تا دوره معاصر بود، که در چاپهای مکرر بعدی به کتابی یک جلدی تبدیلش کردیم و یاد گرفتیم با ماشین دورنگ چاپش کنیم. این کتاب تا به حال ۴ بار چاپ شده است. بنابراین اولین انتخابمان تصادفاً کتاب خوبی برای نشر و فروش بود.

که بنیه‌تان را تحلیل نبود؟

نه فقط این کتاب، بلکه هزینه کل فعالیت نشر بنیه‌مان را بسیار تحلیل برد، به دلیل اینکه در آن زمان از یک سو وزارت ارشاد کتابها را قیمت‌گذاری می‌کرد و از سوی دیگر، کشور به علت حمله عراق به ایران و درگیری در جنگ با کمبود شدید مواد اولیه روبرو بود. در نتیجه ما روی این چهار جلد کتاب زیان زیادی دادیم و حتی هزینه تولیدش را هم در نیاوردیم، ولی پدرم به رغم این که به علت کهولت سن فعالیتش رو به تعطیلی و توقف داشت، به من کمک مالی می‌کرد و سرمایه اولیه، با اینکه بر سر نشر این کتاب نرفت، ولی برای ادامه کار بسیار بسیار کم بود. من مرتب از پدرم کمک مالی می‌گرفتم، حتی از طریق اعتبار بانکی او وام می‌گرفتم. از بابت محل کار هم چون منزل برادرم بود اجاره‌ای پرداخت نمی‌کردیم و کمکهای پدر، مادر، خواهرم و البته کار سخت روزی ۱۴-۱۶ ساعت و قناعت، باعث شد بتوانیم ادامه بدهیم و با سختی بسیار دوام بیاوریم. ناگفته نماند که نشرمرکز، با ملاک‌های حسابداری صنعتی، تا سال ۷۰ زیان می‌داد.

۱۸۳

بعد از این دو کتاب دیگر چه کتابهایی منتشر کردید؟ و خط و مسیرتان را چگونه انتخاب کردید؟

من از همان ابتدا تصمیم گرفته بودم در سه زمینه کار کنیم. به همین علت آرم‌ها [نشانه‌ها]ی «کتاب مریم» و «کتاب ماد» هم از همان ابتدا طراحی شد. کتاب مریم را برای انتشار کتابهای کودکان و نوجوانان و کتاب ماد را برای کتابهای علمی - آموزشی و کمک درسی در نظر گرفتیم. کتاب ماد فعالیتش را خیلی دیر شروع کرد، چون به شناخت وسیعی از بازار این‌گونه کتابها و مترجمان و مؤلفانش، روابط پیچیده‌ای در امر فروش آن احتیاج داشت که ما نداشتیم، ولی کتاب مریم زود پا گرفت. اولین کتابهایی که منتشر کردیم از حسن تهرانی بود. کتاب برگ زرد پائیزی که کتاب سال هم شناخته شد، و چند کتاب دیگر ایشان. او برادر م. آزاد شاعر، و به نظر من از بهترین نویسندگان کتاب کودک ایران بود و حیف که از ایران مهاجرت کرد. به هرحال، ما به تدریج و کم‌کم با اهل قلم روابطی پیدا کردیم. آنها نشرمرکز را به یکدیگر معرفی می‌کردند. بعضی از دوستان هم چند مترجم به ما معرفی کردند. ولی در حقیقت ما مجبور بودیم همه چیز را از صفر شروع کنیم و با پدیدآوردگان و مترجمانی که خودمان تشخیص می‌دادیم می‌توانیم همکاری کنیم، قرارداد می‌بستیم.

ملاکاتان برای انتخاب کتاب چه بود؟

ما در دفتر کارمان هیئت تحریریه تشکیل داده بودیم. ما به ناشران انگلیسی، ایتالیایی، فرانسوی، آلمانی و آمریکایی نامه نوشتیم و از آنها خواستیم تا فهرست کتابهایشان را برایمان بفرستند و در جلسات بررسی کاتالوگها، کتابها را انتخاب می‌کردیم و به طرق مختلف از جمله از طریق ضوابطی که وزارت علوم و ارشاد، داشتند، یک نسخه سفارش می‌دادیم. این کار بسیار وقت‌گیر و پرهزینه بود.

شما به این می‌گویید هیأت تحریریه؟

بله! اگر تعریف وسیعی از ادیتور یا بخش ادیتوریال داشته باشیم، پژوهش، بررسی و انتخاب کتاب و انتخاب مترجم و مؤلف و دعوت از اهل قلم، بخشی از کار هیأت‌های تحریریه ناشران است. و لذا بخشی از کار این هیأت انتخاب کتاب بود. در یک مورد به انتشارات بلک ول^(۱) انگلستان نامه نوشتیم، در همان سال ۱۳۶۴، و نشرمرکز را معرفی کردیم، به عنوان انتشاراتی تازه تأسیس و از این انتشارات درخواست کاتالوگ کتابهایش را کردیم. و در جواب نوشته بود که با کمال میل کاتالوگهایش را برایمان می‌فرستند و اضافه کرده بود که هر وقت می‌شنود یک بنگاه جدید نشر کتاب در نقطه‌ای از جهان باز شده است بسیار خوشحال و امیدوار می‌شود. کار دیگرمان بررسی کتابهایی بود که در داخل چاپ می‌شد تا کتابخانه آرشیو نشرمرکز که شامل حدود ۵ هزار جلد از کتابهای خانه‌مان و خریداری شده‌ها بود، کامل شود. این کار هنوز هم کم و بیش ادامه دارد و کتابخانه هر سال کمی بزرگتر می‌شود. در این کتابخانه، کتابهای فارسی انگلیسی، ایتالیایی، فرانسوی یا به زبانهای دیگر داریم. وظیفه دیگر این هیأت، بررسی کتابهای رسیده و تحقیق در زمینه یافتن مترجم بود و پیشنهاد ترجمه یا تالیف کتاب به مترجمان و مولفان. و مسؤلیت دیگر هیأت، انتخاب مؤلف و نویسنده و تصویرگر برای کتابهای کودک و نوجوانان کتاب مریم (واحد کودکان نشرمرکز) بود. در واقع این هیأت، ادیتورهای نشرمرکز به معنی وسیع کلمه بودند، که کارشان از تهیه و تنظیم متن قرارداد با اهل قلم تا ویرایش کتابها و تحقیق و پژوهش در باره کتابهای قابل انتشار و تهیه شیوه‌نامه پیوست قراردادهای تالیف، ترجمه و یا ویرایش کتاب، و شرایط عقد قرارداد و... گسترده بود. کتابها بنا به مورد، غلط‌گیری، ویرایش فنی - صوری، مقابله با متن و انواع دیگر ویرایش می‌شد و هیأت به کار تولید و

آماده‌سازی کتاب هم می‌پرداخت. به تدریج توان و تجهیزات آتمان بیشتر شد و همکاران دیگری گرفتیم و قسمتها تخصصی‌تر و مسئولیت‌ها تفکیک شده‌تر شدند.

بنابراین، این هیأت سیاستگذار و برنامه‌ریز نشر مرکز بوده است؟

می‌توان گفت تا حدودی این‌طور بود.

آیا هیأت هنوز هم به کار خود ادامه می‌دهد؟

خوب با گذشت ایام و تخصصی شدن امور نشر مرکز و تقسیم وظایفی که به تدریج شکل گرفت، قسمتهای تحریریه، تولید، مالی - اداری، فروش و انبار شکل گرفت و هر کدام مدیر و سرپرست خودش را پیدا کرد و روشهای بررسی و انتخاب و پیشنهاد کتاب یا اعلام نظر راجع به کتابهای پیشنهاد شده به نشر مرکز، با روزهای اول متفاوت شد. چند سال است که کتابهایی که به ما پیشنهاد می‌شود ابتدا توسط دو سه همکار تحریریه و بعضاً تولید و فروش به طور مستقل از هم بررسی می‌شود و بعد برگه‌های بررسی اثر پیشنهاد شده که طبیعتاً حاوی نظرهای متفاوتی است همراه متن کتابها برای من فرستاده می‌شود تا نظر نهایی را بدهم. اما در حال حاضر از خوانندگان عادی هم برای بررسی کتابهای پیشنهاد شده به نشر مرکز استفاده می‌کنیم، به خصوص در حوزه رمان و داستان نویسندگان ایرانی، و نیز از راهنمایی اهل قلم و متخصصان بیرون از نشر مرکز، بر حسب مورد و نوع اثر بهره‌مند می‌شویم.

شما مدیر عامل نشر مرکز هستید؟

مدیرعامل و رئیس هیأت مدیره و به قول وزارت ارشاد مدیر مسئول.

به نظر می‌رسد با اینکه سمت مدیریت عامل و ریاست هیأت مدیره را داشته‌اید هرگز فردی تصمیم نگرفته‌اید و همیشه با مشورت عمل کرده‌اید؟

در نشر مرکز مشورت بسیار جدی و قوی است، اما سعی می‌شود به قیمت معطل ماندن کار و خلط وظایف و اختیارات و درهم شدن امور نباشد.

سازمان معاونین

در مجتسبه
در لویه تیرم
در لویه ایله
بنا بیا

مجلسه کما

لیله مجتسبه



۱۸۶

در حالی که کتاب می‌خواندید و کتابها را پیدا می‌کردید و پدید آورندگان معاصر را شناسایی می‌کردید و به طرفشان می‌رفتید، مشورت هم می‌کردید؟

بله، حتماً. نه تنها با همکارانم که در نشر مرکز هستند، بلکه با هر کسی که امکان مشورت داشت، صحبت می‌کردیم و اگر پیشنهادی برای ترجمه یا تألیف اثری از اهل قلم به نشر مرکز می‌شد که ما شناخت کافی درباره کیفیت و صلاحیت پیشنهاددهنده نداشتیم، سعی می‌کردیم بگردیم و اگر کتاب چاپ شده‌ای یا مقاله‌ای از ایشان در بازار هست پیدا کنیم و آن کتاب را از نظر کیفیت کار وی بررسی کنیم. و یا با نویسندگان و مترجمانی که اطلاعی از کیفیت کار وی داشتند مشورت کنیم. هنوز هم گهگاه از این کمکها از اهل قلم می‌گیریم و برای انتشار کتاب مشورت می‌کنیم. حتی با خوانندگان عادی کتاب و کتابفروشان مشورت می‌کنیم. اما پدرخوانده (گاد فادر) نداریم و رابطه‌ای کار نمی‌کنیم و یار و یارگیری نداریم و کتابی یا کسی به ما تحمیل نمی‌شود. از این لحاظ ملاک و معیار ما اثر است نه صاحب اثر. دچار این توهم نیستم که با یک یا چند کتاب باید، یا می‌توان دنیا را تکان داد. ما کتاب را فرزند جامعه می‌دانیم نه جامعه را تابعی از آن. ما معتقدیم در فرهنگ هم تقاضا تعیین‌کننده عرضه است نه برعکس.

به نظر شما مشورت در کار نشر چه اهمیتی دارد؟

مشورت روشمند و هدفدار در هر کاری لازم است. زمانی در صنعت کار می‌کردم (در دو کارخانه مشغول بودم). در این صنعت که تولید انبوه داشت، وقتی می‌خواستیم کالایی تولید کنیم، بعد از مدتی به رغم همه پیچیدگی‌ها و مسایل پرشمار تولید انبوه، همه چیز عادی می‌شد و حداقل میزان و قدرت مالی تقاضا (تقاضای مؤثر)، برای تعیین عرضه، از پیش با بررسی از میزان واردات آن محصول، نرخ استهلاك محصولات موجود در بازار و توان کمی تولید رقبا، مشخص بود. یک، دو یا پنج نوع محصول مشخص و معین در تولید انبوه و در بازار غیررقابتی و تحت سلطه فروشنده برای مدتی طولانی، خیلی چیزها را عادی می‌کند آنجا بازار، بازار فروشنده بود ولی در تولید کتاب این طور نیست بازار، بازار خریدار است؛ هر کتاب یک کالای یکتاست و با کتاب دیگر متفاوت است، به علاوه برآورد دقیق میزان تقاضا برای اکثر کتابها تقریباً غیرممکن است، به خصوص برای کتابهای غیردرسی و یا کتابی که در همان موضوع قبلاً در بازار کتاب، آزمایش پس نداده است. اینجاست که ریسک و نیز جذابیت و پیچیدگی کار ناشران غیردرسی و کمک‌درسی، دیده می‌شود. آنان با انتخاب و انتشار هر کتاب تازه‌ای با ریسک جدیدی روبرو می‌شوند. و این یک «راز» ادامه کار ناشرانی است که روی یک یا چند کتاب زیان می‌دهند، اما دست‌بردار نیستند و کتابی دیگر به امید جبران زیانهای قبلی منتشر می‌کنند. تا به تدریج نبض و تحولات بازار کتاب را به دست آورند و برآوردهای دقیق‌تری از کارشان پیدا کنند. کتاب از این لحاظ با تمام کالاهای دیگر تفاوت دارد. و در واقع همین جاست که ضرورت مشورت و آموختن دائمی چهره می‌نماید. در نشر با تنوعی از زمینه‌ها رو به رو هستیم که بدون تحقیق و مشورت، کار به نحو صحیحی پیش نمی‌رود. مثلاً نوع فعالیت در زمینه کتابهای کودکان با حوزه کمک‌درسی و یا حوزه کتابهای عمومی بزرگسال تفاوت‌های زیادی دارد، هر کدام از این زمینه‌ها به جهانی از تخصص و دانش نیاز دارد که بنده نداشتم و ندارم. همه ما همیشه از جایی که باید باشیم عقب‌تریم و در ترکیبی از دانایی و نادانی زندگی می‌کنیم.

از صحبت‌های شما این طور استنباط می‌شود که هر چه دامنه کار گسترش یابد، نیاز به مشورت و تجربه دیگران هم بیشتر می‌شود؟

بله در هر کاری این قاعده حضور دارد، غیر از این دلیل، به دلایل فنی، تجاری، اقتصادی و حقوقی هم احتیاج به مشورت و آموختن داریم. صنعت نشر در جهان به طور سریع در حال تحول است. به لحاظ تجهیزات، روشها، مسایل حقوقی، شیوه‌های مدیریت، تجارت و بازاریابی کتاب، حتی شکل فیزیکی کتاب، (هجوم نشر الکترونیک) شیوه تولید و... به همین

دلیل کلیه مجلات فارسی زبانی را که در ایران و در حوزه مدیریت یا بازرگانی و فنی کتاب، و صنعت چاپ منتشر می شود حتماً می خوانم. مجله تدبیر، صنعت چاپ، جهان کتاب، گزارش کتاب، کتاب هفته و ... که همیشه روی میز هست و خیلی چیزها از آن ها می آموزم و اطلاعات مربوط به کتاب، نشر در کشورهای دیگر، تجهیزات و ماشین آلات و چاپ و صحافی و لیتوگرافی را به دست می آورم و برای مطالعه مسئولان بخش تولیدمان می فرستم. در بخش تولید ما تمام رایانه ها، پوشگرها، چاپگرها و نرم افزارها، همگی پس از مشورت و تحقیق خریداری شده است و فعلاً بیشتر احتیاجات ما را برآورده می کند.

چه تعداد دستگاه حروفنگار دارید؟

پنج دستگاه با پنج نفر حروفنگار تمام وقت.

می توانید میزان تولید آنها را با برنامه هایی که دارید تنظیم کنید؟

ما با برنامه سال، فصل، ماه، هفته و روزانه مکتوب کار می کنیم و مستمراً ظرفیت ها، توانها و تعهدات کاریمان نسبت به اهل قلم را مرور می کنیم و گزارش کار می دهیم و تلاش می کنیم نقاط گلوگاهی را برطرف سازیم. همکاران تولید ما در استخدام رسمی نشر مرکزند. هر کسی که در نشر مرکز کار می کند در استخدام این موسسه است؛ یعنی صبح می آیند و ساعت ۵ بعد از ظهر می روند و بیشتر اوقات مجبورند اضافه هم کار کنند، تا کار را به موقع به قسمت دیگر برسانند.

در حال حاضر چند نفر در استخدام دارید؟

۲۰ نفر: ۵ حروفنگار با یک سرپرست؛ مدیر تولید و سرپرست تولید و ناظر چاپ. جمعاً ۸ نفر در واحد تولید کار می کنند. یک سرویراستار یا دبیر تحریریه و یک ویراستار تمام وقت، بقیه همکاران هم در واحد خرید و فروش کتاب، انبار و مالی - اداری هستند و البته چندین نمونه خوان، طراح، تصویرگر و ویراستار که در استخدام نشر مرکز نیستند، حسب مورد با ما همکاری دارند و به ما کمک می کنند.

تا پایان سال ۱۳۷۹ که حدود ۱۵ سال از فعالیت شما می گذرد، جمعاً چند کتاب منتشر کرده اید؟

۶۷۵ عنوان کتاب، و با احتساب تجدید چاپ‌ها نزدیک به ۹۷۰ کتاب. حدوداً ۷۰ درصد کتابها تجدید چاپ شده‌اند. معدودی از آنها ۱۰ بار یا بیشتر تجدید چاپ شده‌اند، بعضی‌ها دوبار و بعضی‌ها سه بار و بیشتر، ولی اگر میانگین دو چاپ را در نظر بگیریم، قریب ۷۰ درصد کتابها تجدید چاپ شده‌اند. در سال ۷۹ هم حدوداً ۱۱۹ عنوان کتاب شامل ۷۴ عنوان چاپ اول و ۴۵ عنوان تجدید چاپ خواهیم داشت.

که این نشانه موفقیت‌آمیزی برای ناشر است؟

به نظر من لااقل به لحاظ اقتصادی خیر.

چرا؟

با این تیراژ ۲۰۰۰ - ۳۰۰۰ نسخه‌ای در ایران و دوره طولانی فروش (فعلاً دو سال یا بیشتر) و نرخ سود کم کتاب، من نه نشر مرکز و نه ۹۵٪ ناشران ایرانی را به لحاظ تجارتي و اقتصادی و به نسبت کار و سرمایه‌ای که در این کار می‌گذارند، موفق نمی‌دانم. اگر می‌خواهید وضعیت اقتصادی ناشران ایران را بررسی کنید، سری به انبارهای پُر از کتاب نافرین ناشران بزنید. بازار کتاب در ایران بازاری کوچک است. در بازار کوچک اگر سودی باشد آن سود هم کوچک است. از منظر اقتصادی نشر کتاب در ایران کار آسانی نیست. در این کار بیشتر اوقات حجم بدهکاریهای به روز شده از طلب‌های ممکن الوصول بیشتر است. سررسید پرداخت بدهیها همیشه جلوتر از سررسید دریافت مطالبات ناشر است. (این علت اصلی بدحسابی ناشران با اهل قلم در ایران است.) در این کار هم حجم سود و هم نرخ سود پایین است. در این کار با یک گل بهار نمی‌آید. ما در کشورمان، هم در مرحله عرضه مشکل داریم و هم در فاز تقاضا. و به نظر من اکثریت قریب به اتفاق کسانی که در این مسیر فعالیت داشته و دارند چه پیش از انقلاب چه پس از آن (کتابفروشان و ناشران، موزعان و اهل قلم) مردمانی قانع، فداکار و بیشتر اهل معنویت‌اند تا چیزهای دیگر. اینها جملگی خادمان فرهنگ‌اند. این قاعده است، موارد استثنایی را بگذاریم کنار.

آن ۳۰ درصد که تجدید چاپ نشده چه کتابهایی هستند؟ یا اسم ببرید یا حوزه آنها را بگویید.

بیشتر در حوزه فکر و فلسفه، یا کتابهای دیگری که شاید در موضوع خودشان زیادی «جدی» و یا دور از نیاز خوانندگان بودند. کتابهای خوبی که به نظر من زود منتشر شدند، یا به هر علت نباید منتشر می شدند و یا می بایست ۲۰۰ تا ۵۰۰ نسخه منتشرشان می کردیم. و بعضاً شاید اگر ۵ سال دیرتر منتشر می شدند، تجدید چاپ هم شده بودند. من به کار نشر از این زاویه هم نگاه می کنم که بعضی کتابها ناخواسته و یا ندانسته زودتر از موعد مقرر و بعضی ها دیرتر از وقتش منتشر می شوند. این نوع کتابها را هر ناشری دارد. این در کار نشر کتاب اجتناب ناپذیر است، اما با حرفه ای تر شدن و شناخت بیشتر قابل تعدیل است. مثلاً کتاب تاریخ آموزش و پرورش در قرن بیستم نشر مرکز، کتابی در ۱۰۰۰ صفحه با جلد سخت، تألیف نویسنده ای معتبر که کشورهای جهان سوم و پیشرفته و در حال توسعه را در زمینه آموزش و پرورش در قرن بیستم با هم مقایسه کرده است و در واقع کتابی ست تاریخی - تحلیلی و ثوریک. این کتاب در خارج از ایران بسیار موفق بوده و بارها به تجدید چاپ رسیده است. ما این کتاب را یکبار ۱۴ سال پیش منتشر کردیم و فکر می کنم هنوز ۵۰ نسخه آن در انبار باشد. قیمتش هم صفحه ای یک تومان است. مترجم آن آقای حسن افشار است که بسیار با دقت است، اما دیدم ناشری همین کتاب را در ۲۰۰-۳۰۰ صفحه خلاصه کرده و به صورت اقتباس و ترجمه بارها به چاپ رسانده است، در حالی که از کتاب اصلی که نشر مرکز منتشر کرده است هنوز تعدادی نافرورش مانده است. پس شاید علت عدم موفقیت این کتاب مفصل بودن آن باشد یا زود هنگام بودن زمان انتشارش. زمان انتشار این کتاب ما فکر می کردیم کاری کرده ایم کارستان، و هر مدرسه و نهاد آموزش و پرورش به این کتاب نیاز پیدا می کند. کتاب را به خیلی از مراکز علمی - آموزشی هدیه دادیم و معرفی کردیم. اما بی فایده بود. ظاهراً نظام آموزشی ما به کتابهای نظری - تحلیلی نیازی نداشت و همه چیز را می دانست.

هیچ می دانید که در تصور جامعه، نشر مرکز یکی از موفق ترین ناشران به حساب می آید؟

کم و بیش شنیده ام، البته بستگی دارد منظور از موفقیت چه باشد، فرهنگی یا اقتصادی. فکر می کنم آن دوستانی که این نگاه را دارند، شاید اطلاع ندارند که چه انرژی و هزینه ای بابت نشر مرکز پرداخت شده است تا سرپا بماند. در حقیقت بعضی از ما زندگی خصوصی مان را هم به لحاظ اقتصادی و هم به جهات دیگر فدای نشر مرکز کرده ایم. من سالها روزی ۱۸ ساعت بدون استثناء کار کرده ام، از ۶ صبح تا ۱۲ شب یا ۲ صبح و حتی تا خود صبح. به هر حال من نشر مرکز را از لحاظ نتایج اقتصادی موفقترین نمی دانم. به نظر من نشر مرکز، به لحاظ عملکرد مالی سالانه،



○ عزیزرضا رمضانزهی

در بخش خصوصی نشر، در رده ۳۰ تا ۴۰ قرار دارد. بهر حال بخش مهمی از آنچه که شما موفقیت نشر مرکز می‌نامید، مدیون اهل قلم همکار نشر مرکز است که به ما اعتبار بخشیدند و می‌بخشند.

چه کار می‌کردید؟

همه کار! کتابهای پیشنهاد شده اهل قلم و کتابهایی را که نشر مرکز قرار بود برای ترجمه پیشنهاد بدهد، بررسی می‌کردم و این که چه کسی از اهل قلم در چه زمینه‌ای کار می‌کند و صلاحیت بیشتری دارد و کدام مترجمان از کدام زبانهای خارجی ترجمه می‌کنند، و چه کتابهایی منتشر شده است، یادداشت برداری می‌کردم، برای خودم، و برای تحریریه مان. الویت‌هایمان را در نشر کتاب درجه بندی و یک و دو و سه می‌کردم. دهها فهرست کتابهای ناشران خارجی به دستم می‌رسید که دلم نمی‌آمد هیچ کدام را نگاه نگذارم. حتی فهرست عمومی انتشارات کمبریج، حاوی حدود ۵۰۰۰ عنوان کتاب همراه با توضیحات کوتاه، که می‌رسید، اصلاً نمی‌توانستم آن را از اول تا آخر نخوانم و تک تک کتابهای مورد نظرم را برای سفارش علامت‌نزنم و استخراج نکنم. ناشران خارجی در فهرست‌هایشان روش‌ها و شرایط متنوع فروش

کتابهایشان را می‌نوشتند، که من مرتب و مستمر آنها را می‌خواندم و بررسی می‌کردم، کدام روش فروش، اطلاع‌رسانی و تهیه فهرست به درد ایران می‌خورد. در یک دوره‌ای پس از مطالعه کاتالوگ ناشران خارجی، فرم آدونس رپورت (پیش‌آگهی) تهیه کردم، تا مثلاً از چند ماه قبل اطلاع‌رسانی کنیم که چه کتابی با چه قیمتی و در چه موضوعی و در چه تاریخی منتشر می‌کنیم، اما دیدم این کار در ایران تشدنی است. اطلاعات مدون و حتی فهرستی راجع به نشانی کتابفروشی‌ها، توزیع‌کنندگان و نام و زمینه فعالیت اهل قلم در دسترس نبود. باید همه چیز را خودت مستقلاً تهیه می‌کردی. دیدارها با اهل قلم، مشورتها، جلسه‌ها، امور جاری نشرمرکز، مدیریت و سرپرستی و نظایر اینها. سرزدن به لیتوگرافی‌ها، چاپخانه‌ها، صحافی‌ها، دنبال مواد اولیه دویدن، از همه بدتر دنبال مجوز چاپ کتاب رفتن، بررسی حساب و کتاب بدهکارها، مطالبات فروش، از همه وقت‌گیرتر، مدون کردن روش‌های کاری واحدهای تحریریه و تولید و فروش نشرمرکز و طراحی فرمهای گزارش‌دهی و گزارش‌گیری کارکنان نشرمرکز و... در یک دوره چند ساله، ما ناشران صبح می‌رفتیم وزارت ارشاد و کارت ساعت می‌زدیم تا عصر، چون همه چیز دست ارشاد بود، مثلاً دو سه ساعت پشت در اتاق قیمت‌گذاری کتاب منتظر می‌ماندیم تا در ملاءعام (در حضور ناشران دیگر) قیمت‌گذاریمان کنند. لذا عصر تا شب به کار دفتر خودمان می‌رسیدیم. این «کارت زدن»، یک شوخی (برای تسکین دادن خودمان بود) و اصطلاح رایج میان ناشران بود. در سالهای ۶۴ تا ۶۹-۷۰ برای آب خوردن هم لازم بود از ارشاد مجوز بگیری. (کتاب را در واقع او انتخاب می‌کرد، تیراژ را او تعیین می‌کرد و قیمت کتاب را او مشخص می‌کرد) همه چیز در نشر کتاب با ارشاد شروع می‌شد و به ارشاد ختم می‌شد، اما در سالهای بعد به تدریج این مسئله تعدیل شد. و هنوز هم بسیار جا دارد که تعدیل شود. نقش تصدی‌گری ارشاد مثل بقیه دولت هنوز بسیار بالاست، در حوزه ما ارشاد هم ناشر است هم موزع و هم کتابفروش و هم چاپخانه‌دار و هم صحاف، هم تشکیل‌ساز، و هم ارشاد.

هنوز هم این کارها را ادامه می‌دهید؟

نشرمرکز هنوز سخت مشغول کار است. ساعت کاری که امروزه عرف است و قانون کار تایید می‌کند هشت ساعت است، ولی میانگین روزانه کار نشرمرکز کمتر از ده ساعت نیست. بیشتر همکاران ما بیش از ۸ ساعت کار می‌کنند و اگر کار زیاد باشد، بعضاً روزهای تعطیل هم کار می‌کنند. ما دائم در فکر نوسازی و ارتقای کیفی روش‌های کاریمان در تمام حوزه‌های نشر کتاب هستیم و به تشکیل جلسات نقد و بررسی عملکرد خودمان خود کرده‌ایم، اما با هیچ کس رقابت

نمی‌کنیم. بنده معتقدم هر کس باید با خودش رقابت کند. این تنها رقابت بی‌پایان و مشروعرین نوع آن است.

حُب این کارها از روی علاقه بوده.

بله، من خیلی کارهای دیگر می‌توانستم انجام دهم و این را بدون هیچ ادعایی می‌گویم، برای انتخاب مشاغل دیگر روابط و امکانات کمی در اطرافم نبود، و اگر به کاری دیگر می‌پرداختم قطعاً از لحاظ اقتصادی موفق‌تر بودم، ولی علاقه و آن چیزهای زیبایی که در ماهیت و ذات این کار است مرا در این کار نگه داشت.

چه بازتاب و واکنشی شما را ارضا می‌کند؟

گفتن آن سخت است، اما بدون تردید اول رضایت خوانندگان کتابهای نشرمرکز و کسب اعتبار برای نشرمرکز و بعد بی‌دغدغه مالی و بدهکاری‌های معوقه کار کردن و رساندن نشرمرکز به مرحله ثبات اقتصادی و اطمینان از بقای نشرمرکز پس از مرگم. آخر در کشور ما، مؤسس و مؤسسه با هم می‌آیند و با هم می‌روند و نهاد نمی‌شوند، کجا هستند این سینا و کلاله خاور و... اینها و صدها نمونه از بنگاههای خصوصی فقط دارای شخصی نیستند، از یک نظر ثروت و دارائی ملی اند که باید بمانند.

ممکن است یک دلیل، ارتباط با ناشران و فرهیختگان جامعه باشد؟

البته، بنابر ماهیت کار ما، روابطی که در اطرافمان شکل می‌گیرد بسیار جذاب و ارضا کننده است. روابط با ناشران، کتابفروشان و اهل قلم و اهل فکر و اندیشه، مردان و زنان فرهیخته، اما علاوه بر آن، علاقه من به تولید است که همیشه نوع کارم را تعیین کرده است. تمام عمر کاری ۲۷-۲۸ ساله‌ام کارآفرینان را ستایش کرده‌ام. تمام عمر کاری‌ام را در تولید گذرانده‌ام، چه زمانی که در صنعت بودم، چه زمانی که برای پدرم و جدا از او در متن و حاشیه‌ی کشاورزی کار می‌کردم و چه حالا. علاقه دارم چیزی که وجود ندارد تولید شود، دوست دارم بیشتر تولیدکننده باشم تا مصرف‌کننده.

منظورتان نفس تولید است؟ تولید فرهنگی که در جامعه تاثیر گذار است؟

بله نفس تولید. اما تولید فرهنگی هم زیبایی و جذابیتی ویژه دارد. من نامه‌هایی از نقاط دور دست کشور از مردم عادی یا اهل قلم دریافت می‌کنم که در آن از انتشار یک یا چند کتاب نشرمرکز قدردانی می‌کنند، یا کتابدوستی می‌نویسد وضع مالی مناسبی ندارد ولی مایل به خواندن کتابهای شما هستم، و دوست دارد کتاب به او هدیه شود، یا می‌نویسند تخفیف بیشتر بدهید، یا به اشکال‌های فنی کتابهای ما انتقاد دارد. حتی از زندانی و زندان‌ها نامه می‌آید که کتاب سفارش می‌دهند تا بخرند. نامه‌های بسیار از کتابخوانان نوجوان قصه‌نویس به ما می‌رسد، از روستا از شهر، و من تک تک نامه‌ها را جواب می‌دهم و اگر مطمئن باشم نامه‌ها از مراکز خیریه یا وقفی هستند، تا جایی که ممکن باشد کتاب هم برایشان می‌فرستم، به صورت هدیه. تا به حال نامه‌ای روی میز من قرار نگرفته که جوابی به آن نداده باشم. البته این کار خیلی وقت‌گیر است.

شنیده‌ایم که شما به خیلی از کتابخانه‌ها کمک می‌کنید، یا به جاهایی که احتیاج به کتاب دارند ولی وسیع مالی ندارند کمک بلاعوض می‌دهید. آیا همین‌طور است؟

۱۹۴

ما از نهادهای مختلف مثل شهرداری، مساجد، کتابخانه‌های وقفی، کتابخانه‌های مدارس، اشخاص، کتابخانه‌های مناطق آموزش و پرورش در سراسر ایران نامه داریم و اینها به اشکال مختلف درخواست کتاب هدیه دارند که به صورت هدیه و در حد توان‌مان پاسخ مثبت می‌دهیم. حیف که توان ما در قیاس با نیاز این مراکز به کتاب بسیار کم است و مجبوریم به بعضی از درخواست‌ها هم جواب منفی بدهیم و یا متقابلاً درخواست کنیم کتابهای مورد نظرشان را با تخفیف ویژه بخرند. خوب است دولت در قوانین مالیاتی اصلاحاتی انجام بدهد و ترتیبی بدهد که هر صنعتگر، بازرگان، مؤسسه یا شخصی، به هر میزان که از سرمایه خود صرفاً خرید و هدیه کتاب یا تأسیس کتابخانه به مقاصد عام‌المنفعه می‌کند، از مالیات معاف شود و وزارت علوم، آموزش و پرورش و ارشاد بیشتر به فکر کتابخانه‌ها باشند، کتابخانه‌ها بهترین محل برای دسترس‌پذیر کردن کتابها هستند. با این روش تدریجاً کتاب در دسترس همگان قرار می‌گیرد و کتابخوانی رایج می‌شود. مگر چه اشکالی دارد که انسان کار خیری بکند و نفع مادی یا معنوی ببرد. دولت (منظورم فقط وزارت ارشاد و یا حتی قوه‌ی مجریه نیست) هنوز باید خیلی خیلی در تجهیز و تأسیس کتابخانه‌ها کار کند، در کتابخانه‌های ایران بسیاری از کتابها موجود نیست. دولت باید سهم خودش را از فروش کتاب و کتابفروشی به حداقل برساند و فعالیت‌اش را بر کتابخانه‌ها متمرکز کند.

در حال حاضر در چه حوزه‌هایی کتاب منتشر می‌کنید؟ آیا اصولاً در نشر مرکز سیاست مجموعه سازی وجود دارد؟

بله، بسیار، از جمله این مجموعه‌ها: فلسفه امروز؛ آشنایی با کتابهای جاویدان؛ اسطوره‌های ملل؛ تصوف و عرفان؛ بازخوانی متون (آثار کلاسیک خودمان)؛ مکاتب ادبی؛ زندگی و آثار نقاشان جهان؛ داستانهای از ادبیات جهان برای نوجوانان و جوانان؛ نام‌آوران دانش؛ آشنایی با فیلسوفان جهان؛ کلاسیکهای یونان و روم؛ فرهنگ و ادب عامیانه (ایران)؛ پژوهش در قصه‌های جاودان و ...

آیا خارج از مجموعه، کتابی چاپ نمی‌کنید؟

چرا، این کار را هم می‌کنیم. یکی دو سال اول روزی ۶ - ۵ ساعت صحبت می‌کردیم تا راهکارهای انتخاب و نشر کتاب را پیدا کنیم. آن روزها ناشی بودیم، باید زدتر یاد می‌گرفتیم. من معتقد بودم نشر کتاب در ایران به نقطه‌ای از رشد و تکامل نرسیده تا تخصصی شود، بنابراین ما هم باید ناشری غیر تخصصی باشیم، و هر کتابی که خوب است منتشر کنیم. در نتیجه، زمینه خاصی هم انتخاب نشد، غیر از همان سه زمینه عمده: کتابهای کودک و نوجوان، کتابهای عمومی برای خوانندگان عمومی، و کتابهای علمی - آموزشی، ولی مسلماً گرایشهای خودمان در کار تأثیر گذاشت. به هر حال ما در حوزه کتابهای نظری، جامعه‌شناسی، اقتصاد و فلسفه و ادبیات بیشتر فعال بودیم. چند سال پیش در آماری که گرفته بودم، تعداد زیادی کتاب در زمینه فلسفه، رمان و داستان منتشر کرده بودیم، ولی در آن زمان، یعنی سالهای قبل از ۱۳۷۰، کتابهای حوزه فکر و اندیشه (فلسفه) این طور رونق نداشت.

فلسفه خیلی وسیع است. شما به چه کتابهایی فلسفی می‌گویید؟

کتابهایی که به طور اخص به مقولات و امور فلسفی بپردازند، از کلی‌ترین و عامترین مقوله‌ها بحث کند، از مقوله شناخت وجود، شناخت شناخت و... یادم هست شش متفکر اگزستانسیالیست را که منتشر کردیم، کتابفروشی‌های دوست از سر لطف تذکر می‌دادند که این چه کاری است؟ کتاب چهار پراگماتیست هم همین‌طور، مثلاً کتاب ساختار و تأویل متن نوشته بابک احمدی که به پیشنهاد ایشان، توسط ناشر قبلی آن دوستانه به نشر مرکز منتقل شد و ما آن را



منتشر کردیم. به نظر خیلی‌ها کم‌فروش می‌آمده، اما چهار بار چاپ شد. از طرف ارشاد هم، کتاب سال شناخته شد و ما به علت استقبال بازار هنوز هم باید آن را چاپ کنیم.

آیا مقصودتان این است که دنبال صلاحیت‌ها می‌رفتید، نه نام و شهرت؟

بله، ما معتقد بودیم که باید به دنبال صلاحیت‌ها باشیم نه فقط نام‌ها. شاید ناخواسته دنبال تعادل قوا بودیم، بعضی نام‌ها با صلاحیت‌ها منطبق هستند، و بعضی‌ها ممکن است نباشند. ما با تشخیص خودمان به دنبال صلاحیت‌ها رفتیم، که بسیاری از آنها اکنون نام‌آورند. و کتابهای آنها که نشرمرکز منتشر کرده است به عنوان کتاب سال از ارشاد جایزه گرفته یا از نهادهای مردمی، مثلاً کتابهای زویا پیرزاد، جعفر مدرس صادقی، بابک احمدی، مهدی سبحانی، دکتر حق‌شناس، عباس مخبر، حسن تهرانی، دکتر کزازی، دکتر کوروش صفوی، خانم خجسته کیا، فریده رازی، مهشید یاسایی و دوستانی دیگر که متأسفانه نامشان حالا در یادم نیست. عده قابل توجهی از اهل قلم که با ما همکاری کرده‌اند، اولین کارشان با نشرمرکز بوده است. البته در کوتاه مدت این موضوع در برقراری رابطه‌ها و در کار فروش کتاب، کار ما را سخت می‌کرد. ما در کار فرهنگی خام‌خوار بودیم، نه پخته‌خوار.

الآن هم همان سیاست را داریم. اگر تشخیص دهیم که کسی در زمینه‌ای صلاحیت دارد، کاری به عدم شهرت او نداریم. به این علت در فهرست نشرمرکز نخستین اثر یا بقول ارشاد نو قلم، بسیار دیده می‌شود و اگر کسی شهرت داشته باشد ولی ما تشخیص دهیم که صلاحیت ندارد، با او همکاری نمی‌کنیم. و البته اگر شهرت داشته باشد و صلاحیت، و دوست داشته باشد از موضعی برابر با نشرمرکز همکاری کند، حتماً از همکاری استقبال می‌کنیم. پیش از انقلاب هم تعداد ناشران کم بود؛ هم تعداد صاحبان قلم و تعداد کتابها. هر ناشری که کتابی در دست چاپ داشت، از او می‌پرسیدند ترجمه یا اثر کیست، حالا این سؤال بی‌مورد است. حالا تعداد کتابهای منتشره در ایران به حدود ۲۳۰۰۰ عنوان در سال می‌رسد. یک خاصیت جمهوری این است که قَلت را به کثرت تبدیل می‌کند.

تألیف و ترجمه به چه شکل و به چه میزانی برای شما مطرح است؟ آیا تاکید خاصی بر روی تألیف یا ترجمه دارید، یا نفس کتاب مهم است؟

کتاب خوب برای ما مهم است، (کتاب خواندنی، کتابی که مسئله طرح کند یا مسئله حل کند) و تألیف و ترجمه بودن اثر چندان مهم نیست، البته از تألیف دست اول، غیر تکراری، جاندار و خوب، خیلی استقبال می‌کنیم. به نظر ما ناشران در اقیانوسی فعالیت می‌کنند که ساحل ندارد، چون کار ما با اندیشه، علم و هنر است، که منطقی در حال زایش اند و حد و یقف ندارند. و کتاب خوب از نظر ما یعنی کتابی که هم ارزش فرهنگی دارد هم تقاضا. کتاب تنها کالایی است که هیچ‌گاه بازارش اشباع نمی‌شود.

از این ۶۰۰ عنوانی که چاپ کرده‌اید، چه مقدار تألیف و چه تعداد ترجمه است؟

حدود ۲۳۰ عنوان تألیف و بقیه ترجمه‌اند.

از سه مجموعه «کتاب مریم»، «کتاب ماد» و کتابهای نشرمرکز، کدامیک خط اصلی تولیدتان را تشکیل می‌دهد؟

کتابهایی که نشرمرکز به قول فرنگی‌ها برای خواننده جنرال (عمومی) منتشر می‌کند، خط اصلی تولیدمان است، کتاب مریم و کتاب ماد پس از آن هستند.

در نشر مرکز، به نظر می‌رسد که مجموعه‌های عمده‌تر شما بیشتر شامل رمان خارجی، منابع فلسفی، فلسفی - فکری و کتابهای تاریخی است. آیا این طور است؟

ما کتابهای سیاسی هم منتشر کرده‌ایم، و کتابهای علمی، حتی در حوزه علوم طبیعی کتاب داریم، مانند کتابهای مجموعه موفقیت در فیزیک، شیمی، زیست‌شناسی و... و داستان کوتاه و رمان، متون کهن فارسی، مانند کتابهای ویراسته جعفر مدرس صادقی. اما کتابهای سیاسی روز کمتر داشته‌ایم. شاید بتوان گفت کتاب «جناح بندی سیاسی در ایران» را که نشر مرکز منتشر کرد و کتابی کاملاً سیاسی بود، در واقع، کتاب روز نبود. از کتابهای دیگر ما، کتابهای نظری در حوزه اقتصاد سیاسی و کتابهای اقتصادی مرجع مثل کتاب شوپتر تاریخ تحلیلی اقتصادی است که جلد سومش هم امسال منتشر می‌شود، ولی تمرکز اصلی ما بر کتابهای نظری، فلسفه، اسطوره، رمان نو و کلاسیک و داستان، ادبیات و درباره ادبیات و نقد ادبی بوده است.

اسطوره‌های ایرانی؟

در زمینه اسطوره، اسطوره‌های ایرانی و غیرایرانی را منتشر کرده‌ایم. ما مجموعه اسطوره‌های ملل را داریم که با آقای عباس مٌخبر قرارداد بستیم. تعداد ۹ - ۸ کتاب درباره اسطوره‌های مصری، ایرانی، یونانی، رومی، اسکانندیناوی، بین‌النهرینی و... مجموعه‌ای قرارداد داریم با آقای جلال ستاری در زمینه اسطوره. تعدادی با دکتر جلال‌الدین کزازی، کتابهایی هم درباره نقد ادبی و ادبیات منتشر کرده‌ایم که تعداد آنها کم نیست. و همچنین آثار خواندنی و ماندنی زویا پیرزاد، منیرو روانی‌پور، مرحوم بیژن نجدی، آقای جعفر مدرس صادقی، شمس لنگرودی و شصت داستان دینو بوتزاتی (ترجمه آقای محسن ابراهیم) که در سال ۲۰۰۱ به عنوان ترجمه برتر از ایتالیا به فارسی، که از بنیاد بوتزاتی در ایتالیا جایزه گرفت. و کتاب خواب و پنداره خانم خجسته کیا که به همت نشر کاروان و تشخیص داوران، اولین جایزه پائولو کوئیلو را در ایران برد. و قرار است به زبان پرتغالی ترجمه و در خارج کشور منتشر شود.

ظاهراً کتابهایی که در زمینه نظریه و نقد ادبیات منتشر کرده‌اید موفق بوده‌اند؟

نسبتاً، مجموعه‌ای داریم که نام آن را «مکاتب ادبی» گذاشتیم و به راحتی نمی‌توان برای آنها مترجم پیدا کرد. این مجموعه شامل ۳۰ یا ۴۰ عنوان کتاب است. با اینکه این کتابها کم حجم‌اند،

ولی از لحاظ ترجمه مشکل‌اند. با این حال این مجموعه موفق بوده و فکر می‌کنم تا حال ۱۴ عنوان از این مجموعه در آمده است. مجموعه دیگری داریم در زمینه فلسفه به نام «آشنایی با فلاسفه» و مجموعه‌ای به نام «تصوف و عرفان» که تا به حال ۹ عنوان کتاب در آن منتشر شده است. اصل این کتابها را ما انتخاب و وارد کردیم و همه را با راهنمایی دکتر حق‌شناس به دکتر مجدالدین کیوانی پیشنهاد کردیم تا ترجمه کنند و آقای دکتر کیوانی الحق به ما لطف کردند و سنگ تمام گذاشتند. تا به حال ۹ عنوان آن منتشر شده است و تازه‌ترین کتاب از این مجموعه تا اردیبهشت ماه سال ۱۳۸۰ منتشر خواهد شد. ما مجموعه‌ای از نقاشان مشهور جهان (از زندگی و آثارشان) منتشر کردیم، از ون‌گوک، سزان و مونه، و خیال داشتیم ادامه بدهیم، اما با مشکل فروش روبرو شدیم.

به چه دلیل؟

در این زمینه دو یا سه ناشر بسیار با قدرت حرکت کردند و سابقه زیادی دارند و ما چون برای عرضه این کتابها و یترینی نداشتیم، در فروش آنها به مشکل برخوردیم و نتیجتاً مجموعه‌ای که قرار بود به ۲۰ عنوان کتاب برسد، متوقف شد. در کتاب کودکان هم به رغم این که چند کتابمان از ارشاد و سایر نهادها جایزه گرفت، وقتی به دلیل مناسبات عجیب و غریب بازار کتابهای کودک، به لحاظ تجارتي شکست خوردیم، فکر کردیم که باید به رده سنی بالاتری پردازیم و سراغ نوجوانان و جوانان رفتیم. رمانهای کلاسیک یا داستانهای مشهور جهان را که ویراستاران ناشران خارجی خلاصه کرده بودند، از خارج آوردیم و برای ترجمه با مترجم‌های معتبر قرارداد بستیم. این ترجمه‌ها را در قطع جیبی منتشر کردیم، و تا به حال ۲۵ عنوان از آنها منتشر شده است. اسم این مجموعه را «مجموعه داستانهای از ادبیات جهان برای نوجوانان و جوانان» گذاشتیم. یک مجموعه «فلسفه امروز» هم داریم که سطح آن از مجموعه «آشنایی با فلاسفه» بالاترست و رامین جهانگللو، شاپور اعتماد، بابک احمدی، مانی حقیقی، داریوش مهرجویی و... مترجم این کتابها هستند. تاکنون چندین کتاب از این مجموعه منتشر شده است.

اینها که گفتید عمده مجموعه‌های شما در کتاب مریم، ماد و نشر مرکز است. به نظر شما مهمترین کتابی که نشر مرکز تاکنون منتشر کرده است چیست؟

رمان ۸ جلدی «در جستجوی زمان از دست رفته»، پروست با ترجمه مهدی سبحانی.

ترجمه این کتاب ۱۰ سال و انتشار ترجمه فارسی آن ۱۴ سال طول کشید. و، کتاب اقتصاد سیاسی، و دولت و جامعه‌ی دکتر همایون کاتوزیان و کتابهای بابک احمدی، نظریه ادبی عباس مخبر و ...

در واقع از ابتدای کارتان تا حالا مشغول نشر مجموعه در جستجوی زمان از دست رفته بوده‌اید.

بله، ترجمه این کتاب جزو اولین قراردادهايمان بود. روزی در دنیای سخن یا شاید آدینه، مصاحبه‌ای از آقای مهدی سبحانی خواندم که راجع به رمان در جستجوی زمان از دست رفته نوشته بودند. گفته بودند دوست دارند آن را ترجمه کنند، ولی نمی‌دانند کدام ناشر حاضر به قرارداد خواهد شد. من به ایشان تلفن کردم و گفتم حاضریم، و با ایشان قرارداد بستیم.

به عنوان ناشر معمولاً به پدید آورندگان تلفن می‌زنید؟

اگر لازم باشد. اما در مورد این رمان، من هم مثل خیلی‌ها این رمان را می‌شناختم و آقای سبحانی خیلی بهتر از من. به هر حال پس از چندبار صحبت قرارداد را بستیم.

آیا می‌دانستید این قرارداد مسیر زندگی این مترجم را تغییر خواهد داد؟

نمی‌دانم این اتفاق افتاده یا نه، اما می‌دانم آقای مهدی سبحانی که زبانهای انگلیسی، فرانسه و ایتالیایی را خیلی خوب می‌دانند می‌توانستند به جای این رمان، دهها رمان پرفروش‌تر و معتبر در مدتی کمتر از زمان ترجمه این کتاب ترجمه کنند و بهره مالی بیشتری ببرند.

ده سال وقت روی اثری گذاشتن مسیر زندگی نیست؟

نمی‌دانم، ایشان چندین کتاب هم قبل از این رمان ترجمه و منتشر کرده بودند، اما حتماً این همه سال کار تأثیر خودش را گذاشته است. لابد می‌دانید که ایشان در کنار ترجمه، نقاشی می‌کنند، آن هم به طور مستمر و جدی و حرفه‌ای.

تاکید روی این مسئله از این بابت است که ناشر، هم بر پدید آورنده تأثیر می‌گذارد و

هم بر اثر و جامعه. اثری که قبلاً وجود نداشته، حال در زبان فارسی موجود است و کسی ده سال از عمر خود را صرف ترجمه آن کرده است و ناشر هم سرمایه کلانی در این راه خرج کرده است. این تأثیرهاست که مسیرها را تغییر می‌دهد.

بله، ممکن است این طور باشد. در آن زمان بعضی‌ها می‌گفتند، کارتان اشتباه است. اما مهدی سبحانی کوچکترین تردیدی برای ترجمه نداشت و به نتایج اقتصادی آن هم زیاد دل نبسته بود. من هم واقعاً مطمئن نبودم که این اثر قابل انتشار باشد یا اصلاً مجوز نشر بگیرد. در زمان عقد قرارداد و در جریان این ترجمه، مسائل مجوز نشر، سانسور و غیره به صورت جدی وجود داشت. با این وصف، هر دو بدون هیچ تردیدی قرارداد امضا کردیم. برای اینکه این کتاب یکی از دو رمان مهم قرن بیستم بود و لازم بود ترجمه و در ایران هم منتشر می‌شد.

آیا مهم بودن اثر بقیه عوامل را تحت الشعاع قرار می‌دهد؟

همین طور است. می‌توانم بگویم این تنها کتابی است که فقط به دلیل اهمیت و تأثیری که بر ادبیات معاصر جهان داشته، از سوی نشر مرکز منتشر شده است، نه با توجه به عوامل و جنبه‌های دیگر.

بعد از این کتابها، مهمترین کتاب نشر مرکز کدام است؟

به نظر من اطلس تاریخی جهان. که وجودش لازم بود و کتاب موفق هم شد، مهم است. یادم می‌آید پس از انتشار آن، چند نفر از جمله یک استاد دانشگاه به ما مراجعه کردند و اجازه خواستند که در کتابی، از بخشهایی عیناً استفاده کنند. ما هم موافقت کردیم. ناشری هم متأسفانه بدون اجازه، از مهمترین بخش آن (نقشه‌های فارسی شده) استفاده کرد و از ماخذ ذکری به میان نیاورد و کتابش بسیار موفق از کار درآمد. اهمیت این کتاب این است که خواننده را با نثری جذاب و موجز، با انبوهی از اطلاعات طبقه‌بندی شده و دقیق، از دوره باستان تا معاصر مرتبط می‌کند. تمرکز این کتاب بر اروپاست، ولی در حاشیه به خاورمیانه، بقیه آسیا، آمریکای لاتین و آمریکای شمالی هم اشاره دارد و تحلیلی است و محور آن تحولات تاریخ سیاسی، البته در کنار آن تاریخ اجتماعی، نظامی، مذهبی و اقتصادی. از کتابهای بابک احمدی هم باید یاد کنم، چون کتابهای ایشان اغلب و شاید همگی در زمینه خودش تازگی



داشت. و کتاب نظریه ادبی تری ایگلتون را که ترجمه آن را به عباس مخبّر پیشنهاد دادیم، از مجموعه کتابهایی بود که از فهرست انتشارات بلک ول سفارش دادیم. بعد از ترجمه، زنده یاد هوشنگ گلشیری به من تلفن زد و از انتشار آن قدردانی کرد. از مجموعه‌های دیگر نشرمرکز مجموعه باز خوانی متون کلاسیک با ویرایش جعفر مدرس صادقی است و من مدعی‌ام که این کار آقای مدرس صادقی به قصد خدمت به فرهنگ کشورمان بود و به آن بسیار علاقه‌مندم. بعضی از کتابهای این مجموعه به چاپ دوم هم رسیده و بعضی دیگر باید چاپ سوم شود. حرف و حدیث هم در باره این کتابها زیاد بود، ولی اعتقاد من این است که این کار نگاهی تازه به متون قدیمی است که مطالعه و آشنایی با آن نه تنها برای جوانان، بلکه برای همه کتابدوستان و علاقه‌مندان به میراث ادبی و فرهنگی ایران، مفید است. بعضی نویسندگان ما در سنین میانسالی هم با این متون بیگانه‌اند، قصد آقای مدرس صادقی و ما، احیای این متون و آشتی دادن خواننده فارسی زبان با میراث ادبی کشورمان بود. از این مجموعه ترجمه قصه‌های تفسیر طبری، مقالات مولانا، مقالات شمس، سیرت رسول‌الله، تاریخ بیتهقی و... منتشر شده است.

آیا بعد از ۱۵ سال، به مرحله‌ای رسیده‌اید که در سیاستها و روشهای نشرمرکز تجدید

نظر کنید؟ تجربیات اصیلی که شما در زمینه نشر به دست آورده‌اید، در برابر واکنش جامعه، ناشران دیگر، مسئله آینده، تحولات و سایر متغیرها سبب بازنگری و بازاندیشی در کار می‌شود. آیا شما هم به مرحله بازنگری رسیده‌اید؟

اگر ادعا نباشد باید بگویم من همیشه در حال بازنگری و تجدید نظر در کارمان هستم و چندان از نشرمرکز راضی نیستم. اولین مدعی خودم، همیشه خودم بوده‌ام. اولین مدعی نشرمرکز هم همیشه خودم بوده‌ام. همکاران نشرمرکز می‌توانند شهادت بدهند که من جدی‌ترین منتقد نشرمرکز در خود نشرمرکز هستم. ولی اقتصاد نشر در ایران ضعیف و کم توان و بی ثبات است و امکان تحول و برداشتن گامهای بلند در آن، به دلیل نقش تصدی‌گری دولت، مشکلات مالی و غیرمالی جدی، مسئولیت‌گریزی، درک نازل از مسئولیت و فرهنگ کار و شرایط هنوز نسبتاً رانتهی آسان نیست. معنی صحبت من این است که ممکن است ذهن من یا شما و ناشران دیگری پرواز کند، ولی نتوانیم خیلی سریع قدمهای بلندتری در عالم واقعیت برداریم. در فعالیت‌های اقتصادی، بعضی از اقتصادها، سرمایه بر هستند و بعضی دیگر کاربر. اقتصاد نشر هم سرمایه‌بر و هم کاربر است و نیاز به مهارت و دانش روز دارد. به قول مهدی سبحانی «این کار ذاتاً دو شیفتی است». اقتصاد نشر ضعیف است و جذابیت مالی و اقتصادی ندارد. در نتیجه، نیروی انسانی ماهر و متخصص رانمی‌توان در صنعت نشر به سرعت تربیت و جذب کرد، و صنعت نشر به ناگزیر به نیروی موجود و دم دست و اغلب غیرماهر متکی است. پس هر کاری بکنیم، باز هم تا مدتها عقب هستیم. و لذا بازاندیشی و بازنگری و نوسازی در صنعت نشر ایران نسبت به کشورهای پیشرفته اهمیتی مضاعف دارد، به خصوص در حوزه تربیت نیروی انسانی متخصص و مسئولیت‌پذیر، که کارکردن و خوب و دقیق کار کردن و طلبگی و در نظر داشتن منافع ملی برایش فضیلت باشد و بنده نفت نباشد. البته منظورم این نیست که دولت بیشتر دخالت کند، خیر به نظر من دولت می‌بایست از طریق چه نباید کرد به چه باید کرد برسد. تا بشود دولت حداقلی. به موازات کاهش نقش دولت در اقتصاد، صنعت، تجارت و فرهنگ، آن بخش از نیروهای حبس شده ملت رها شده و شکوفائی خلاقیت و ابتکار چهره می‌نماید، و روند اصلاحات سرعت و عمق بیشتری می‌گیرد.

پس هنجار کار در نشر ۱۶ ساعت در روز است؟

بله، فکر می‌کنم شاید در همه جای دنیا این طور باشد، یا دستکم بیش از هشت ساعت، این فقط خاص ایران نیست. مشکلات ما در ایران کم نیست، و از این رو کار سخت، دقیق و مستمر و خلاق یک ضرورت است.

اما در عین حال خطوط اصلی نشر مرکز سر جای خودش قرار دارد، مجموعه‌ها، کتابها و آدمها در همان جای خودشان هستند و اصولی که شما بر نشر خودتان حاکم می‌دانید ثابت است.

بله، ما مایلیم کتابی منتشر کنیم که هم باعث اعتبار نشر مرکز بشود، هم مورد نیاز خوانندگان باشد، هم تیراژش به حد سودآور برسد، اما پیدا کردن چنین کتابهایی همیشه ممکن نیست. این کلی‌ترین سیاست ماست. البته فکر می‌کنم این سیاست بیشتر ناشران است. به علاوه ما جداً و به نوبه خود، سعی کردیم از سیاسی شدن فرهنگ اجتناب کنیم که آمیختگی سیاست با فرهنگ به زیان فرهنگ است؛ سیاست را باید گذاشت برای سیاسیون، و سیاستمداران، منظورم این نیست که سیاست و فعالیت سیاسی بد است. به یک معنی، همه آدمها سیاسی‌اند، لیکن، ما اهل یار و یارگیری سیاسی، و سیاسی کاری و انتشار کتاب به قصد سیاسی نبوده‌ایم و نیستیم، انتشار کتاب به قصد سیاسی را باید وا گذاشت به ناشران وابسته به گروهها و احزاب سیاسی. ناشر معمولی کار اصلیش تکثیر اثر به صورت کتاب، تولید، انتقال و حفظ علم و فرهنگ و میراث ملی و جهانی است.

۲۰۴

آیا در این سالها با سانسور مشکلی پیدا کرده‌اید؟

به شدت، در دوره قبل از دوم خرداد که سانسور در اوج بود، می‌توانم بگویم که بیشترین تعداد کتابی که در اتاق سانسور وزارت ارشاد بود، به نشر مرکز تعلق داشت.

چه نوع کتابهایی بود؟

در خیلی از زمینه‌ها: ادبی - فکری فلسفی، رمان، داستان، تاریخ و حتی متون کهن کشور خودمان و سایر زمینه‌ها.

به نظر شما حساسیت خاصی به نشر مرکز وجود داشت؟

نه، ابدأ. روشی بود که وزارت ارشاد داشت، که کتابها را قبل از انتشار ببیند و هنوز هم دارد، ولی از دوم خرداد قضیه فرق کرد. ما مکلف بودیم و هستیم که کتاب را قبل از انتشار به وزارت

ارشاد ببریم و در آنجا مجوز بگیریم. گاه، صدور مجوز مشروط می‌شود به اینکه قسمتهایی از کتاب حذف شود یا تعدیلی (سانسوری) در متن انجام بگیرد. بنابراین صدور مجوز به تأخیر می‌افتد. ما هم چون نمی‌خواستیم و یا درست نمی‌دیدیم که اصل تغییر و یا همه تغییرات یا حذف‌ها را بپذیریم، خیلی از کتابهایمان در ارشاد می‌ماند. تعداد آثاری که قبل از خرداد ۱۳۷۶ از نشر مرکز در اتاق سانسور وزارت ارشاد باقی مانده بود به ۶۰ یا ۷۰ عنوان می‌رسید. بعضی از این کتابها بیش از دو سال، بعضی‌ها بیش‌تر یا کمتر از یک‌سال منتظر صدور مجوز چاپ و نشر بودند. و راستش را بخواهید هیچ یک از آنها مسئله یا مغایرتی با اصول ذریبط قانون اساسی، عرف‌ها و اعتقادات مردمان نداشتند. آنها در واقع اسیر تأویل و هرمنوتیک خاص ارشاد بودند.

و بعد از دوم خرداد تمام ۶۰ یا ۷۰ کتاب منتشر شد؟

در شهریور ماه ۱۳۷۶ که وزرای جدید تعیین شدند، به مدیر کل اداره چاپ و نشر وزارت ارشاد (آقای خسرو طالب‌زاده که بدون تعارف از خادمان کتاب و فرهنگ‌اند) مراجعه کردم. اداره کتاب هم زیر مجموعه این قسمت بود. فهرست و مشخصات کتابهای متوقف شده را دادم و ایشان به منظور بررسی مجدد، فقط از من ارجحیت نشر کتابها را پرسیدند. فکر می‌کنم در عرض دو یا سه ماه، تمام کتابها از نو بررسی شدند و غیر از ۳-۴ مورد، مجوز نشر گرفتند و در عرض یک سال و اندی منتشر شدند. در ایران بسیاری از قوانین و مقررات مثل سرعت‌گیرهای خیابانها عمل می‌کنند که بیشتر ماشین‌ها را داغان می‌کنند تا این که جان کسی را نجات بدهند.

قاعداً تحول عمده‌ای در تاریخ نشر مرکز بود.

بله، ولی، قبل از آن، به علت ترمز ارشاد، زیانی حدود ۱۵۰ میلیون تومان و در نتیجه بدهی کلانی به بانک‌ها و اشخاص، نصیب نشر مرکز شده بود. عدم‌التفیش بماند. ما هنوز از مشکلات مالی زائیده آن دوره خلاص نشده‌ایم.

آیا زمانی که این کتابها در اداره سانسور بود، با مقامات و مسئولان گفتگویی نکرده بودید؟

در آن دوره شخصاً بسیار کم به اداره کتاب وزارت ارشاد می‌رفتم (این وظیفه همکاران ما

بود). چون مراجعه مکرر را کم فایده می‌دیدم. مسئولان اداره کتاب معمولاً نظر خود را کتباً (اما غیررسمی) یا شفاهاً اما رسمی اعلام می‌کردند، و ما نمی‌پذیرفتیم و آنها هم اجازه نمی‌دادند. فکر می‌کنم جمعاً در عرض آن سالها ۳ یا ۴ بار به آن اداره مراجعه کردم. اما فقط به دریافت مجوز ۵-۶ کتاب از گیر کرده‌ها نایل شدم، آنها با توصیه معاونت فرهنگی وقت (آخر من به ایشان نامه‌ای نوشته بودم با این محتوا که: از بس ارشاد به ما مجوز نشر کتاب نمی‌دهد، ما را به موسسه حروف چینی تقلیل داده است^(۱)). در آن سالها از روی استیصال جهت‌گیری جدی‌تری روی کتابهای کمک درسی کردم و با افراد با صلاحیتی قرارداد بستیم، اما پس از انتشار کتابها که بیشتر مربوط می‌شد به حوزه علوم طبیعی، فهمیدیم، کور خوانده‌ایم، چون فروش این کتابها که جملگی متون معتبر دانشگاهی و پیش‌دانشگاهی و دبیرستانی بودند، نیاز به مناسباتی عجیب در فروش داشت که ما فاقد آن بودیم. در ایران موفقیت این‌گونه کتابها الزاماً به ارزش علمی آنها مربوط نیست، این کتابها در بازار رقابتی انتخاب نمی‌شوند و شرط موفقیت آنها، داشتن رابطه و انطباق آنها با سیستم آموزشی فوق‌کهنه و مدرک‌گراست. البته باز هم استثناها به کنار.

در حال حاضر بیش از چهار هزار ناشر داریم که دو هزار و اندی از آنها در دو - سه سال اخیر به عرصه نشر آمده‌اند. نیروی عظیمی به طرف نشر در حرکت است که ما از مقدار سرمایه، اندیشه و تخصص آنها به دقت آگاه نیستیم. آیا شما به عنوان ناشر عصر انقلاب، که در عرض ۱۵ سال با سرمایه، دانش و تخصص، و بدون کمک و حمایت خاص دولتی، و در سخت‌ترین شرایط، که دوره جنگ و موشک باران و بحران کاغذ و کتاب و صنعت و اقتصاد باشد، نشر مرکز را به جایی رساندید که امروزه یکی از بزرگترین و مهمترین واحدهای انتشاراتی مملکت به شمار می‌آید و در تاریخ نشر دوران انقلاب ما اهمیت زیادی دارد. گمان می‌کنید که به رغم زیانهای مالی و تحمل مرارت‌ها می‌توان چشم‌انداز روشن و موفقیت‌آمیزی برای نسل جوان ترسیم کرد؟ چشم‌اندازی که به آنها نوید دهد بدون بیم از مانعها به این عرصه قدم بگذارند و از نویدها و سرخوردگیها نهراسند؟

با این حال من شخصاً و در مجموع چشم‌انداز نشر کتاب و کل کشور را روشن می‌بینم. اما وقتی حق نشر به امتیاز تقلیل داده می‌شود، خوب همه می‌دوند که این امتیاز را بگیرند، و لذا

۱- شرط بررسی اثر در وزارت ارشاد برای صدور مجوز چاپ، تحویل متن به صورت حروف چینی شده است.

بزودی ۵۰۰۰ ناشر خواهیم داشت. (البته نشر مرکز به عنوان یک بنگاه خودش هم جوان است ۱۵-۱۶ سال برای یک مؤسسه عمری نیست! در کشورهای دیگر بنگاههای نشر، مؤسسات صنعتی، تولیدی، تجاری و فرهنگی ۱۰۰، ۲۰۰، ۳۰۰، ۴۰۰ ساله هنوز پابرجا هستند) اما ناشران جوان ترا لازم است سخت کار کنند، و بدانند که سرنوشت کتاب به سرنوشت اصلاحات گره خورده است، (اصلاحات سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، حقوقی و...) و خود مردم موتور اصلاحات هستند، نه فقط دولت، در جامعه مدنی ملت‌ها لوکوموتیو و دولت‌ها واگن‌اند و دولت ادامه ملت است. ناشران جوان لازم است دانش خود را مستمراً افزایش بدهند و در پی رانت و اتکا به دولت نباشند، و بنگاه خود را در مسیر نهاد شدن هدایت کنند و مطالبات خود را با عضویت در نهادهای صنفی غیردولتی شناسائی و مطرح کنند. آنان می‌بایست مطلع باشند که در هر کاری سود را باید در متن کار و نتیجه آن جستجو کرد، نه از حاشیه. رانت، بیشتر در حاشیه و در مسیر فعالیت یافت می‌شود. آنان می‌بایست در ساختن بستر مناسب فعالیت خود شرکت و نقش داشته باشند و امر توسعه کشور را موکول و منحصر به فعالیت و اقدامات دولت نسازند، آنان می‌بایست از طریق تعامل با همکاران خود و نهادهای مدنی مرتبط با فرهنگ، صبورانه و خردمندانه، میدان فعالیت خویش را هموار کنند، و مثل هر شهروند مسئولی در ساختن و پیشرفت کشور شرکت مسئولانه داشته باشند. می‌بایست بپذیرند که مسیر رونق کتاب هم مانند مسیر اصلاحات طولانی و پیمودن آن دشوار است. باید عرض کنم، بنده هم در هر کاری که بودم، چنین تلاشی کرده‌ام. در صنعت، در کشاورزی یا وقتی برای پدرم کار می‌کردم، سخت کار کرده‌ام و فردا هم اگر قرار باشد از نشر مرکز به جای دیگری بروم و برای کس دیگری کار کنم، همین طور کار می‌کنم. در گذشته در جامعه ناشران دیدگاهی وجود داشت که می‌گفت باید یک کتاب را منتشر کرد، به فروش رساند و بعد به سراغ کتابی دیگر رفت. من کاملاً برخلاف این دیدگاه عمل کرده‌ام. معتقد بودم که نشر مرکز یک خط تولید دارد و هر کتابی که ترجمه یا تألیف شده است باید روی خط تولید قرار گیرد و منتشر شود. ولی بسیاری از ناشران با توجه به امواج زودگذر، زمان انتشار را انتخاب می‌کنند، یا مثلاً می‌گویند باید در نیمه اول سال کمتر کتاب منتشر کرد و در نیمه دوم، بیشتر؛ چون مردم در نیمه اول سال به سفر می‌روند و کتابها فروش نمی‌رود.

ولی شما به این نظر اعتقاد ندارید؟

نه، چون خیلی کلی و غیر دقیق است و فقط به بخشی از حقیقت نگاه می‌کند. من کلاً و نه جزئاً این نظر را رعایت نمی‌کنم، کتاب را کالا و بنگاه نشر را به صورت مؤسسه صنعتی -



تولیدی می‌بینم. به گمانم همیشه و در تمام مراحل تولید، نباید تولید را دچار قطع و وصل کرد. مثل یک کارخانه، که کالای نیمه ساخته، در حال تکمیل و آماده فروش دارد. این ذهنیت همیشه با من است. در نتیجه در تمام مراحل تولید، گزارش روزانه اعم از ویرایش، حروف‌نگاری، غلط‌گیری، صفحه‌آرایی، صدور مجوز چاپ، لیتوگرافی، چاپ و صحافی به من تحویل می‌دهند. و همه این قسمت‌ها باید هماهنگ، همدوش و متعادل حرکت کنند. و نقاط گلوگاهی کشف و برطرف و ظرفیت قسمت‌های مختلف یکسان شود. به نظرم سرعت تولید ما در چاپ اول کتاب بالاترین سرعت نشر در بخش خصوصی در ایران باشد، البته از نظر عنوان، نه الزاماً از نظر تعداد و تیراژ و یا قطر کتاب (تعداد صفحات). از زمانی که ما متن نهایی را از دست پدید آورنده می‌گیریم تا وقتی که کتاب را منتشر می‌کنیم، معمولاً هیچ وقفه‌ای در پیشرفت کار نیست. سیر تولید در نشر مرکز پیوسته است نه گسسته. در ایران یک شکایت پدید آورندگان از ناشران به خاطر انقطاع و تاخیر در مسیر تولید و انتشار است.

آیا مدعی هستید که این سرعت در ایران مانند ندارد؟

تا به حال که در چاپ اول نداشته، البته در حوزه ناشران غیر متکی به رانت و یا مستفیض از امکانات خاص و یا بهره‌مند از امتیازات ویژه و کاست‌های رانتی نشر کتاب، مانند نداشته.

آیا این سرعت در تولید همه کتابها یکسان است و تابع فصل و زمان و موقعیت خاصی نیست؟

در اکثر موارد، چنین است، ارزیابی از فروش، بازاریابی و یا حدس راجع به کم و زیاد بودن فروش کتاب، رابطه دور یا نزدیک ما با پدید آورنده دوستی و رفاقت با اهل قلم، و جنبه‌های دیگر به هیچ وجه در تولید نشر مرکز دخالت نداشته است، مگر آن که از دست تحریریه یا تولید، کتابی در رفته باشد، به این لحاظ که پدید آورنده یا مترجم یا ویراستار، دقیق و درست و طبق ضابطه روی کتابی که تحویل ما داده است، کار نکرده باشد (همین جا عرض کنم که من به ویرایش می‌گویم کار انجام نشده مترجم یا مؤلف، اما حضور ویراستار و در بنگاه‌های نشر به جهات وظایف دیگر ویراستار، ضروری می‌دانم) این گونه کتابها به طور طبیعی با تأخیر و معطلی روبرو می‌شوند. و ضمناً ممکن است کتاب اجازه انتشار نگیرد و یا مشکل‌های مالی که متأسفانه دائمی شده‌اند، حادث شوند. و یا متن تحویل شده به نشر مرکز غیر قابل اصلاح باشد، که منتشر نشود. که اگر این طور باشد مقصر فقط مؤلف یا مترجم نیست، تحریریه نشر مرکز هم تقصیر دارد که اثر ناقص و غیر آماده برای طبع را تحویل گرفته.

واقعاً این اصل را در همه کتابها اعمال کرده‌اید و به آن معتقدید؟

معتقدم که در ۹۵٪ موارد اعمال کرده‌ایم. هر کتابی که امروز به نشر مرکز داده شود، بلا درنگ از فردا کار با و روی آن شروع می‌کنیم، ولی اینکه هر کتاب چه مقدار کار می‌برد، به طبیعت کتاب بستگی دارد، و البته به امکانات ما، نه به تصمیم در تأخیر یا تعجیل تولید آن کتاب. ما معمولاً باید روی هر اثر بررسی‌های لازم را انجام بدهیم و مهمترین کار کشف نقاط ضعف متن سپس به جریان انداختن اثر در مسیر کارهاست. ما باید مرتب بررسی کنیم که در کجا ضعف داریم و کار در کدام مرحله گیر کرده است و آن نقطه باید تقویت و مانع برطرف شود. برای مثال، حدود دو سال پیش ما بخش طراحی جلد، ویراستاری و نمونه خوانی مان را تقویت کردیم، برای اینکه در آنجا کارها با تأخیر انجام می‌شد. کتابی که سه روزه حروفچینی می‌شد، سه ماه در نمونه خوانی معطل می‌شد و تازه با غلط‌های حروفچینی زیاد تحویل ما می‌شد. سعی ما ایجاد تعادل و هماهنگی در مراحل تولید و ظرفیت واحدها و افزایش مستمر کیفیت فنی است. و این که سعی کنیم تدریجاً با اهل قلم به توافق برسیم، آثارشان را به نشر مرکز از هر نظر نهایی و بی نقص تحویل بدهند. تا با هزینه کمتر و سرعت بیشتری منتشر شود. اگر اهل قلم به اثرشان به گونه‌ای بنگرند که

هیچ چشم دومی پس از تحویل آفاق به ناشر، به اثر نگاه نمی‌کند و از طریق واسطه ویراستار و یا غلطگیر، به صورت کتاب تکثیر می‌شود. آن وقت هم ناشر و هم صاحب اثر با درمسر کمتر و سرعت بیشتر صاحب کتاب می‌شوند.

احتمالاً شما چون از صنعت به نشر آمده‌اید، جنبه‌های برنامه‌ریزی تولیدی را در نشر وارد کردید و سرعت را در نشر کتابهایتان بالا بردید. ناشرانی که فکر برنامه‌ریزی ندارند، کتابهایشان سالها می‌ماند.

البته این بعد فنی قضیه است. بعد مهمتر از آن این است که ما با هر کس که قرارداد ببندیم مقیدیم کتاب مورد قرارداد را منتشر کنیم. حفظ کردن این اصل و سرعت در پی آن، هم لطمه اقتصادی خود را زده و هم سود اقتصادی و اعتباری خود را دارد. هر مؤلف یا مترجمی به کاری که می‌کند علاقه و دلبستگی دارد، بنابراین اگر ناشر پیشنهاد او را بپذیرد باید حتماً آن کتاب را منتشر کند. و اگر به هر علتی نتوانست یا نخواسته، فوراً کتاب را در اختیار صاحب اثر قرار دهد. رفتار ناشران در این زمینه بسیاری از پدید آورندگان را رنجانده است. تعداد کتابهایی که ما نپذیرفته‌ایم شاید ۳۰ برابر کتابهایی باشد که پذیرفته‌ایم. اما اگر کتابی را بپذیریم منتشر می‌کنیم.

در پاسخ سؤال ما، شما بر دو نکته تأکید کردید: یکی اینکه گفتید اگر قرارداد ببندید، به آن پایبند هستید؛ دوم اینکه وقتی کتاب را تحویل گرفتید، روند تولید را فوراً شروع می‌کنید و در واقع خلاصین مراحل تولید را از بین برده‌اید. اگر چیز دیگری لازم است اضافه کنید.

دیگر اینکه وقتی قرارداد بستیم، ارزیابی اقتصادی را باید کنار بگذاریم. ارزیابی فروش کتاب و مسایل اقتصادی می‌باید پیش از عقد قرارداد انجام شود، البته در کتاب چاپ اول. اما ممکن است به این نتیجه برسیم که اگر کتاب منتشر شود فروش خوبی ندارد، چون هنوز همه چیزش مجهول است. در اینجا تیراژ چاپ اول را تا حد ممکن کاهش می‌دهیم، ولی این اجازه را به خود نمی‌دهیم که آن کتاب را چاپ نکنیم. پس دلایل اقتصادی از سرنوشت کتاب در چاپ اول تقریباً حذف می‌شود. و لذا سرعت تولید بالا می‌رود. البته به طور طبیعی دغدغه‌های واقعی اقتصادی ناشران، همیشه باعث تأخیر در انتشار یا عدم انتشار می‌شود. لیکن ما تا حد ممکن، این دغدغه را با کاهش تیراژ در چاپ اول تعدیل می‌کنیم. اما غرض جدید چاپ فقط در صورتی که کتاب

تقاضای مؤثر، همراه تیراژ اقتصادی داشته باشد، اقدام می‌کنیم. و در غیر آن صورت حاضر به مذاکره برای پس دادن کتاب به صاحب اثر هستیم.

شاید همین ویژگی نشر مرکز موجب موفقیت آن بوده است؟

شاید یک دلیل به قول شما موفقیت این باشد. مثلاً در یکی از دوره‌های بحرانی صنعت نشر (سالهای ۶۴ تا حدود ۶۸، سالهای موشک‌باران جنگ عراق علیه ایران و سالهای کمبود شدید مواد اولیه و خاموشی) یاد می‌آید که هیچ دلیلی برای توقف کار نمی‌دیدم. اعتقاد داشتم اگر خواهیم با آن شرایط عقب‌نشینی کنیم، هرگز کارمان به ثمر نخواهد رسید و نشر مرکز به انفعال می‌افتد. البته ما سعی می‌کنیم یک ارزیابی دائم از وضع بازار کتاب داشته باشیم، ولی من چندان کاری به موج‌های اطرافم ندارم، مگر آن موج خیلی ماندگار باشد که در این صورت حتماً موج نبوده. شاید بشود این طور تصور کرد که در جزیره‌ای هستیم و کتاب تولید می‌کنیم و هزینه‌اش را هم می‌پردازیم. این طرز نگاه، شیوه تولید را بکلی تغییر می‌دهد. و شاید آدم را خانه خراب هم بکند. ریسک در تمام فعالیت‌های اقتصادی وجود دارد، اما در نشر کتاب به خصوص در ایران ریسک‌های ویژه‌ای حضور دارد. لیکن و در نهایت و در همه جا هر کتاب ریسک خودش را دارد.

آیا این روش تولید را در کار ناشر دیگری هم در ایران دیده‌اید؟

تا جایی که من اطلاع دارم، فکر می‌کنم سالهای اخیر، دو نشر ثقی به مدیریت آقای جعفر همایی کار تا حدی به همین روال باشد. تولید انبوه و استمرار تولید و ریسک‌پذیری اقتصادی و تعهد به قراردادهای با اهل قلم. اما قطعاً ناشران دیگری هم این گونه‌اند.

در گذشته کدام ناشر را می‌شناختید که از این شیوه تولید پیروی می‌کرد؟

در دهه ۲۰ و ۳۰ جز عمویم محمد رضائی هیچ‌کس دیگر را، اما قطعاً ناشران دیگری هم این چنین بوده‌اند. به نظر من مرحوم محمد رضائی واقعاً عاشق کتاب بود و به بازار اقتصادی آن چندان توجهی نمی‌کرد. خیلی از ناشران در کار نشر ریسک‌های بزرگ کرده‌اند، مثلاً ابراهیم رضائی (ابن سینا) را می‌دیدم که از ۶ صبح تا ۱۲ شب کار می‌کرد و در همه کارها هم خودش حضور داشت و تند تند کتاب در می‌آورد، کتابهای خوب و مفید. البته او چند همکار هم داشت.

او تا ۱۳۵۲ یا ۱۳۵۳ که سال افول ابن سینا است، حدود ۱۲۰۰ عنوان کتاب منتشر کرد، شاید هیچ کس از نظر سرعت تولید با ابراهیم رضائی در دههٔ چهل قابل مقایسه نبود. و البته در دههٔ ۵۰ و تا آستانهٔ انقلاب، امیرکبیر آقای جعفری که نمایندهٔ تولید انبوه و مستمر و نوسازی نشر، انتشار کتابهای مفید، شیوه‌های نو در بازاریابی و فروش کتاب، بودند.

غیر از اینها از قدیمی‌ها چه کسی دیگری را می‌پسندید؟ و کدامیک برای شما ناشر آرمانی بوده‌اند؟

در هر فعالیتی و کاری، جدیدیها، روی مسیر و راهی که قدیمی‌ها هموار کرده‌اند، راه می‌روند، اما انتشارات خوارزمی را از دورهٔ دانشجویی‌ام دوست داشتم و کتابهایش را می‌خریدم. البته بعد از انقلاب آفتی داشت، ولی دوباره اوج گرفته خوارزمی را به عنوان ناشر جدید و نوگرا می‌پسندیدم. نیل را هم می‌پسندیدم. و کتاب زمان راه و آگاه را که خیلی سریع رشد کرد. و البته انتشارات طهوری را به عنوان ناشری که کتابهای شریف و خوبی در آورد، ستایش می‌کنم، و کتابهای انتشارات توس را به عنوان ناشر فرهنگ و ادب ایران. شمار دیگری از ناشران بسیار زحمت کشیدند، مانند مروارید، خیام، زواره، عطایی، اسلامیه، سنایی، گوتنبرگ، خانواده علمی‌ها و... ناشر و کتابفروش بودن در همه جای جهان امری شریف است اما در ایران در حال توسعه و مثل ایران خیلی شریفتر.

۲۱۲

از ناشرانی که در حال حاضر فعالند کدامیک را می‌پسندید؟

قضاوت راجع به نشر قبل از انقلاب راحت‌تر است. پیش از انقلاب ناشران قدم به قدم رشد کردند، و عموماً مگر در چند مورد آفت و خیز کمی از نظر اقتصادی داشتند، بعضی بزرگ شدند، بعضی به طور طبیعی درجا زدند، اما اغلبشان رشد طبیعی و درون‌زا داشتند. غیر از چند نمونه که متکی به رانت پیش از انقلاب بودند، بقیه ناشران رشدشان متکی بر تلاش خود، عرق جبین، خلاقیت و درایت و یا ارث و میراث پدر بوده. در نتیجه ناشران خصوصی قبل از انقلاب روابط صمیمانه‌تری داشتند. و این روابط، ناشی از رشد طبیعی و روند تدریجی و آرام انباشت تجربه و سرمایه، در فضایی نسبتاً رقابتی بوده، که روحیهٔ کار جمعی و کار صنفی و اتحادیه‌ای را بیشتر کرده بود. به همین دلیل مسائل ناشران، یا اکثریت ناشران بخش خصوصی، تقریباً مشترک بود. در آن دوره نقش دولت فقط سانسور بوده، و دولت با کتاب و نشر بیگانه و لذا

شخصیت داستان



ترجمه محسن ابراهیم



کاری به کار آن و به خصوص اقتصاد نشر نداشت، نه حمایت می‌کرد و نه دخالت، اما سانسور می‌کرد. البته داستان کتاب درسی و دخالت حکومت قبل از انقلاب و مبارزه کلاله خاور با وزیر فرهنگ وقت و چند ناشر جداست. ولی بعد از انقلاب، نگاه به کتاب تغییر کرد، بحث حمایت، نظارت و هدایت پیش آمد، و لذا باید ناشران را به چند گروه تقسیم کرد؛ ناشران رانتی شبه خصوصی که موفق هم بودند و بعضاً کتابهای خوبی هم منتشر کردند؛ البته نمی‌دانم آنان تا کی به کارشان ادامه می‌دهند، چون وقتی به سود زیاد و رانت عادت کردی، دیگر نه خودت و نه مؤسسه‌ات قادر به ادامه فعالیت با سود کم و از پیش تعیین نشده، نخواهد بود. ایزی مانی - Easy Money - پدیده و فرزند خلف کارتل‌ها، انحصارها، کاست‌های تولید و توزیع کتاب، فضای غیررقابتی و تخصیص اداری منابع است و لذا در اقتصاد بازار کمیاب می‌شود. ناشران غیر رانتی که برایشان بسیار احترام قائلم و فکر می‌کنم بار نشر واقعی روی دوش آنهاست. اینها عشق و علاقه‌شان زیاد است و انتظارشان کم، دانش آنها هم، به ضرورت تنازع بقاء، از ناشران رانتی بیشتر است، و خلاق تر هم هستند، چون در فضایی طبیعی ترو، دور از حمایت‌های خاص و ویژه این یا آن نهاد، و فقط با اتکا به حمایت‌های عام (یارانه‌های) وزارت ارشاد، کار می‌کنند و ۸۰ تا ۹۰٪ فروش آثارشان به بازار غیردولتی و کتابفروشی‌هاست؛ و نیز ۱۰۰٪ مسیر تولید کتابهایشان با اتکاء به خودشان و خارج از حمایت‌های بخش خدمات چاپ و نشر دولت.

گروهی دیگر ناشران غیر ناشرند که فقط پروانه نشر دارند. این گروه در اصل رانتی
 همپای پیشرفت روند اصلاحات از میدان بدر می‌روند. البته این وضع خاص نشر نیست و بر
 همه بخشهای اقتصاد ایران (در صنعت، در تجارت و ...) تا حدودی و به درجاتی حاکم بوده
 است. جذابیت‌های موقتی رانتی که ایجاد شود، عده‌ای را به طرف خود جلب می‌کند و وقتی
 جذابیت‌ها برداشته شوند یا به هر علتی ادامه‌پذیر نباشند، چون جذابیت‌ها در اصل به طبیعت آن
 زمینه از فعالیت بوده، فعالان به اصطلاح شماره ترازیب آن بخش هم، از آن زمینه حذف
 می‌شوند یا هوشیارانه و به موقع به طرف در خروجی و به سوی فعالیت‌های رانت‌خیز دیگر
 می‌روند. این رانت که در دو سه سال اخیر، خیلی هم در دست نویسنده و لازم است باز هم
 بنویسند، پدیده‌ای شوم است که می‌توان در باره آن و آثار زیانبارش در حوزه اقتصادی،
 اجتماعی، فرهنگی، علمی و ... چند کتاب مفصل نوشت، اما همین قدر عرض کنم که
 خاستگاهش از یک نظر به دو قرالت متفاوت از عدالت بر می‌گردد. قرالتی از عدالت که معتقد
 است به ایجاد فرصت‌های برابر برای همه، و قبول دارد که آحاد مردم می‌باید از حقوق انسانی و
 اساسی برابر برخوردار باشند، مخالف رانت است، و می‌پذیرد که عدم تساوی در وضع
 اقتصادی، منزلت اجتماعی و علمی، می‌تواند عین عدالت باشد، البته اگر نتیجه تلاش، استعداد
 شخص و یا هر عامل مشروع دیگر باشد. و قرالتی که خاستگاه فکری‌اش بخشی از قشرهای
 متوسط جامعه است که از مساوات دفاع می‌کند، اما نه به معنی مساوات در حقوق انسانی
 (مدنی، طبیعی، قضایی و ...)، او تساوی طلب است نسبت به خود. می‌گوید همه را با من
 مساوی کنید و با من اندازه بگیرید او در پشت این تساوی طلبی پنهان می‌شود تا در یک
 استراتژی دو مرحله‌ای، ابتدا هرکس را که از او جلوتر است متوقف کند و در مرحله بعد با اتکا
 به امتیازات خاص و رانت‌های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و نزدیک شدن به مراکز قدرت،
 و ... رقیب را در شرایط نابرابر پشت سر بگذارد. او در این مرحله دیگر از عدالت و مساوات و
 برابری هیچ نمی‌گوید. چون به مدینه‌اش رسیده. حقوق‌داران رانت از رقابت و روشنایی می‌ترسند
 و حاضر نیستند در هیچ عرصه‌ای، اعم از عرصه‌های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، سیاسی،
 علمی و ... فضا و میدان، شفاف و رقابتی شوند. آنان همواره چشم به راه تخصیص اداری منابع
 ملی‌اند تا بدون و هر چه بیشتر بگیرند. آنان می‌فرمایند اگر منابع توسط بازار تخصیص داده
 شود، خطر سرمایه‌داران زالوصفت پیش می‌آید و «فقر» و بی‌عدالتی. نگاهشان فقط به توزیع
 است نه به تولید. و مخالفین رانت از رقابت و برابری فرصت‌ها و حقوق برابر انسانی و نور،
 دفاع می‌کنند، «مساوات طلبان» در تمام جوامع نطفه و مؤسین طبقه جدیدند. آنها در هیچ
 کجای دنیا، در واقع نه طرفدار عدالتند و نه دوستدار آزادی. آنها عامل و باعث رکود، سکون و

سکوت در محیط خویشند و ضد توسعه و در اصل مخالفی بودند. آنها را طبعاً اصلاح طلبان، رانت خوار و رانت ده دو زوی یک سکه اند و وجودشان بسته به هم. آنها به یکدیگر نیاز دارند. به طور کلی رانت به سه خاستگاه تکیه دارد، در حوزه اقتصاد، به اقتصاد دولتی و به عبارت دقیق تر، سرمایه داری دولتی (بدترین و عقب مانده ترین نوع سرمایه داری) و در حوزه اجتماع، به ضعف و نبود نهادهای مدنی (صنفاً و غیر صنفی و غیر دولتی) و در حوزه سیاست، به معیوب بودن برخی از ساختارهای سیاسی، اما در همه حال خاستگاه اجتماع است آن. بخش هایی از طیف متوسط اند که دوست دارند فی الفور و بی هیچ زحمت، با نزدیک شدن به مواضع قدرت، بنا دریافت امتیازات ویژه، و در ایران، با گرفتن سهم پیشفرضی از نفت به عمده چیا برسند. آنان کاری چه سرنوشت کشور، مردم و منافع ملی ندارند. آنها استاد ارائه طرحهای عوام فریبانه و «مشمع» هستند. برای مثال: در حوزه کاری ما، پشت کمبودها و خلاءهای صنعت نشر پنهان می شوند و چاپ و راست طرحهای «فرهنگی»، «پژوهشی»، «اصلاح توزیع کتاب» انتشار کتابهای خوب و مفید به حال جامعه و... ارائه می دهند و از اینجا و آنجا امکانات می گیرند و البته آن طرحهای کذایی، برای مردم آب نمی شود، اما برای آنان نان می شود. آنان برای رانت خواری بسیار هم مبتکرانه و حق بجانب عمل می کنند، آنان ابتدا طرحهایشان را با رانت بیمه می کنند و بعد دست به کار می شوند، با این شیوه و ترویج فرهنگ نفت خواری، مردمان دیگر به خصوص جوانان را از کار و فعالیت مفید و مولد، صبر و قناعت منصرف کرده و بی انگیزه و زیاد خواه می کنند. آنان به جوانان و حتی بقیه مردم می آموزند که می توان بی زحمت و فوری به همه جا رسید. آنان شیفته طرحهای بزرگ اند چون این گونه طرح ها متکی به نفت است و با تجربه و سنت و خلاقیت ملت و کار مولد بیگانه، آنان طرفدار پر و پا قرص شبه مدرنیته و ریخت و پاش و تصدی گری بیشتر دولت اند (در مقوله ای تصدی گری دولت، به نظر می رسد سه گروه در دولت [به معنی Estate] حضور دارند. یک گروه اصولاً اعتقادی به کاهش تصدی گری نداشتند، گروهی کاری غیر از تصدی گری بلد نیستند. لذا آن را به شکل های مختلف و تازه باز تولید می کنند و گروهی که هم خواستار کاهش تصدی گری اند و هم راهکارهای آن را می شناسند. و البته هر سه گروه در میان ملت پایه و هوادار دارند. و رانت خواران و مساوات طلبان را باید در میان دو گروه اول و دوم جستجو کرد.) و به رشد درونزا و موزون اقتصاد ملی اعتقادی ندارند، آنها فاقد اعتماد به نفس اند و سهم و نقش بنگاههای کوچک و متوسط را که هنوز در اقتصاد ایران (در کشاورزی در صنعت در خدمات) و غیر ایران تعیین کننده است به سخره می گیرند. از میان این گروه ها آنان که صادق تراند می فرمایند خواهی نشوی رسوا هم رنگ جماعت شو. شعارشان طرح بزرگ، رانت بزرگ است.

دسته دیگر هم ناشران دولتی هستند که از ناشران دیگر بکلی جدا هستند.

بله، بخشهای دولتی و وابسته به دولت کاملاً جداست، و خصوصیات خاص خودش را دارد. و بحث خودش را می‌طلبد.

از میان چهار دسته، به نظر ناشرانی که با سرمایه خصوصی کار می‌کنند و غیر رانتی هستند، جدی‌ترین ناشران به شمار می‌آیند و بار نشر ایران روی دوش آنهاست. در میان این دسته به نظر شما موفق‌ترین آنها کدام‌اند؟

اصولاً انصاف و عدالت حکم می‌کند که فائزر را باید از روی کتابهایش شناخت و داوری کرد، اما در ایران این کاری است سخت؛ چون بحث رانت و دخالت و تصدی‌گری دولت هم دخیل است. ناشران رانتی هم کتابهای خوب منتشر کرده‌اند، ولی در شرایط عادی، موسسه نشر را نباید به اعتبار مالک و یا مسئول آن، مورد داوری قرار داد. لذا اجازه بدهید برای دفاع از دموکراسی شایسته‌سالاری، بنده بگویم ناشر خوب کیست و نه ناشر موفق کدام است. به نظر من تمام ناشران غیررانتی خوبند، اگر چه بعضاً به لحاظ اقتصادی ناموفق باشند.

۲۱۶

از ناشران خارجی کدام را می‌پسندید؟

کمبریج، راتلج، بلک ول، اکسفورد. کتابهای اینها را بهتر می‌شناسم؛ انتشارات دانشگاه ییل و بارنز در آمریکا، گالیمار در فرانسه، اشپینگر - فرلاگ در آلمان را هم تحسین می‌کنم، چون کارهای غول‌آسا می‌کند، و از لوکوموتیوهای صنعت نشر و فرهنگ در کشورشان هستند. اینها نهادهای ۱۰۰، ۲۰۰، ۳۰۰ ساله‌اند.

وجه اشتراک این ناشران که نام بردید چیست؟

کمبریج انتشاراتی دانشگاهی است، ولی کتابهای غیرتخصصی هم در می‌آورد. به این دلیل به آن علاقه‌مندم که همه نوع کتابی در آن دیده می‌شود. از کتابهای جدی کم تیراژ تا کتابهای خوب و کمتر جدی. فروش مناسب اوقات فراغت، کتاب کودکان را هم با معیارهای فرهنگی منتشر می‌کند. یعنی ممکن است پنج عنوان کتاب کودکان منتشر کند ولی بهترین‌ها را

انتخاب می‌کند. انتشارات و تبلیغ بکتابهای مربوطه به جهان معیوم را هم مستشرق می‌کند که معتبراند. انتشارات بلک ول در حوزه جامعه‌شناسی، نقد ادبی و ادبیات فعال است و کیفیت فنی و محتوی کتابهایش خیلی خوب است، موضوع کتابهایش هم بیشتر به ذهن و زمینه مورد نیاز ما نزدیک است. بیل به موضوعاتی هنری می‌پردازد که معمولاً دیگران به سراغ آن نمی‌روند، و اشپیرینگر در کتابهای علمی - فنی و تخصصی، بسیار معتبر و فعال. این یکی حتی راجع به نوع خاصی از مرزچه در روستای در تسانزانیای هم کتابی در ۲۰۰ نسخه در می‌آورد.

به طور کلی چه نوع ناشری را بیشتر می‌پسندید؟

به ناشرانی که با اتکا به امکانات خود مخاطره می‌کنند و نوگرا هستند و اولین کتاب را در یک زمینه تازه چاپ می‌کنند احترام می‌گذارم، و به ناشری که به منابع ملی و حق مردم و عقاید آنها احترام می‌گذارد. به ناشری که در خدمت توسعه دموکراتیک و غیر بوروکراتیک است. هر ناشری در هر زمینه‌ای که اولین قدم را بر می‌دارد قابل احترام است. نشر نی آقای همایی در ایران بعضی از این کارها را کرده است. این روزها تعداد خوب‌ها و متوسط‌های نشر زیاد شده‌اند، نسبت به قبل از انقلاب که ۲ - ۳ هزار عنوان کتاب در می‌آمد. حالا بیست هزار عنوان در سال منتشر می‌شود، اما هنوز هم کتابهای خوارزمی و آگاه خوبند و البته در حوزه دولتی در نشر دانشگاهی و تعداد قابل توجهی از کتابهای اخیر انتشارات قدیانی در حوزه کتاب کودک، و این چند ساله کتابهای شیرازه و کارنامه، و البته فرهنگ معاصر، نشر نو و برخی از کتابهای فاطمی، چشمه نیلوفر، یساولی و بسیاری دیگر از قدیمی‌ها که فعلاً حضور ذهن ندارم. اما قطعاً به حدود ۵۰-۶۰ بنگاه نشر سر می‌زنند.

آیا مطلب دیگری هست که بخواهید اضافه کنید؟

از کتابهای بسیار مهم نشر مرکز، به کتاب‌های دکتر همایون کاتوزیان باید اشاره کنم، که همگی کتابهای مهم و تازه‌ای هستند و این کتابها از آثار مهم و معتبر، ماندنی، خواندنی و خوش فروش نشر مرکزاند.

آقای رمضان متشکریم که در این گفت و گو شرکت کردید. امیدواریم تجربه‌های

ارزشمند شما برای نسل جوانی که در این سالها پا به میدان نشر کتاب گذاشته است، سودمند باشد.

بنده هم از شما تشکر می‌کنم، اما بهتر بود این گفتگو راجع به نشر مرکز نمی‌بود و دربارهٔ مسائل کتاب و صنعت نشر و راههای رونق آن و نقد صنعت نشر، و نقد سیاست‌های حمایتی، نظارتی ارشاد و نیز سیاست‌های وزلوت آموزش و پرورش صحبت می‌کردیم.

انشاءالله در فرصتی دیگر.

نشر چشمه منتشر کرده است:

● ادیان آسیایی / مهر داد بهار

● بازتاب نفس صبح‌دمان

(کلیات اشعار فریدون مشیری در ۲ مجلد)

● صد سال داستان‌نویسی ایران / حسن میرعابدینی

(۳ مجلد در دو کتاب)

● زنی عاشق در میان دولت / عذرا الصمان

ترجمهٔ دکتر عبدالحسین فرزاد

نشر چشمه - خیابان کریم‌خان زند - نبش میرزای شیرازی - شمارهٔ ۱۶۷

تلفن: ۸۹۰۷۷۶۶